MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

03 [illegible] 2016

3246 GRIFFITH, Sidney H. The Manṣūr family and Saint John of Damascus: Christians and Muslims in Umayyad times. *Christians and others in the Umayyad state*. Ed. Antoine Borrut and Fred M. Donner. Chicago: Oriental Institute of the University of Chicago, 2016, (Late Antique and Medieval Islamic Near East, 1), pp. 29-51.

Mansur
130330

130330 DİA

MANSÛR

Lassner, J.
Did the Caliph Abu Ja'far al-Mansur murder his uncle 'Abdallah b. 'Ali, and other problems within the ruling house of the 'Abbasids .-- Universidad Carlos III; Boletín Oficial del Estado, Madrid, 1999 : Studies in memory of Gaston Wiet
Edit. Myriam Rosen-Ayalon , pp. 69-99,
; Mansūr, Abū Ja'far al-, 'Abbasid Caliph ; 'Abd Allāh b. 'Alī, early 'Abbasid pretender

Lassner, J.
Provincial administration under the early 'Abbāsids: Abū Ja'far al-Mansūr and the governors of the Haramayn .-- 1979 ISSN: 0585-5292 DOI: 10. 2307/1595315 ISSN: 05855292 : Studia Islamica, vol. 49 pp. 39-54, (1979)

Mansūr, Abū Ja'far al-, 'Abbasid Caliph

Walker, Paul E.
Purloined symbols of the past: the theft of souvenirs and sacred relics in the rivalry between the Abbasids and the Fatimids .-- 2003 ISSN: 0026-7910 : Culture and memory in medieval Islam. Essays in honour of Wilferd Madelung
Edit. Farhad Daftary and Josef W. Meri , pp. 364-387,
French literature (Muslim authors) | Djibouti / Jibuti

Zaman, Muhammad Qasim
Routinization of revolutionary charisma: notes on the 'Abbāsid caliphs al-Mansūr and al-Mahdī .-- 1990 ISSN: 0578-8072 : Islamic Studies, vol. 29 iii pp. 251-275, (1990)

Mahdī, al-, 'Abbasid Caliph ; Mansūr, Abū Ja'far al-, 'Abbasid Caliph

Sadan, Joseph;
The division of the day and programme of work of the caliph al-Mansūr. How the biographical tradition concerning this caliph was depicted in the 'Abbasid period; a comparison with the kingly ideal of Arabic specula regis literature from its origins up to the 16th century .-- The Magnes Press & Institute of Asian and African Studies (Hebrew University), Jerusalem, 1979 : Studia orientalia memoriae D. H. Baneth dedicata, pp. 255-273,

Mans
(130330)
502-503

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA CELEN DOKÜMAN
14 Temmuz 2017

إسحاق، **أخبار مكة في قديم الدهر وحديثه**، تحقيق: عبد الملك بن عبد الله بن دهيش، ط٢، جـ٣(مكة المكرمة: مكتبة ومطبعة النهضة الحديثة، ١٤١٤هـ/ ١٩٩٤م)، ١٢٣، ١٨٠.

٢ الفاكهي، جـ٤، ١٢٣.

علي الشرفي

أبو جَعْفَر المَنْصُور، دار

كانت هذه الدار تقع في الجهة الشمالية من سور المدينة المنورة، مجاورة لبئر حاء التي كانت مستقبلة المسجد النبوي الشريف[١].

هذه الدار في الأصل كانت لأبي طلحة الأنصاري ﷺ، فتصدق بها على قرابته، ثم آلت ملكيتها بعد ذلك بالوراثة لحسان بن ثابت الأنصاري ﷺ، فباعها لمعاوية بن أبي سفيان رضي الله عنهما بمال كثير يقدر بمائة ألف درهم؛ فبناها حصنا، وجعل لها بابان: باب يطل على خط بني حديلة، وباب في الزاوية الشرقية الجنوبية عند دار محمد بن طلحة التيمي. وقد تولى بناء الحصن لمعاوية بن أبي سفيان، رضي الله عنهما، الطفيل بن أبي كعب الأنصاري[٢].

انتقلت ملكيتها بعد ذلك إلى أبي جعفر المنصور العباسي وأصبحت تعرف به[٣]. وبعد ذلك أصبحت قطيعة لعبد الله بن مالك الخزاعي، في زمن ابن شبة،وذلك في بداية النصف الثاني من القرن الثالث الهجري/النصف الثاني من القرن التاسع الميلادي[٤].

أما موقع هذه الدار فلا يعرف على وجه الدقة، وقد محي أثرها ودخلت في توسعة المسجد النبوي الشريف.

الهوامش:

١ ابن شبة، عمر بن شبة، **تاريخ المدينة المنورة**، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، جـ١(جدة:دار الأصفهاني للطباعة، ١٣٩٩هـ/ ١٩٧٩م)، ٢٧٢، ٣٤٥؛ المطري، محمد بن أحمد، **التعريف بما آنست الهجرة من معالم دار الهجرة**، تحقيق: محمد عبدالمحسن الخيال (المدينة المنورة: المكتبة العلمية بالمدينة المنورة، ١٤٠٢هـ/ ١٩٨٢م)، ٥٨؛ المرجاني، عبد الله بن عبد الملك، **بهجة النفوس والأسرار في تاريخ دار هجرة النبي المختار**، تحقيق: محمد عبدالوهاب فضل، جـ١(بيروت: دار الغرب الإسلامي، ١٤٢٢هـ/ ٢٠٠٢م)، ٣٠٤.

٢ ابن شبة، جـ١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٣٤٥؛ السمهودي، علي بن عبد الله، **وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى**، تحقيق: قاسم السامرائي، جـ٣(لندن: مؤسسة الفرقان للتراث الإسلامي، ١٤٢٢هـ/ ٢٠٠١م)، ٣٦٦ – ٣٧٠.

٣ السمهودي، جـ٣، ٣٦٧.

٤ ابن شبة، جـ١، ٢٧٢.

علي الشرفي

أبو جَعْفَر المَنْصُور، قَصْر

من القصور التاريخية في مكة المكرمة، وينسب إلى أبي جعفر المنصور، الخليفة العباسي الثاني. ويأتي ذكر القصر مرتبطا به، عند بعض المؤرخين، بتعريفهم لبعض المواضع. يقول الأزرقي في تعريفه لحائط مقيصرة: وكان موضعه نحو بركتي سليمان بن جعفر إلى قصر أمير المؤمنين أبي جعفر، وكانت فيه عين ومشرع كان فيه نخل[١]. كما ذكر القصر أيضا في تعريفه للرباب[٢].

أما الفاكهي فقد ربط ذكر قصر المنصور أيضا بتعريفه للرباب ومواضع أخرى، فقال: الرباب: القرن الذي عند ثنية الخضراء، بأصل ثبير غيناء، عند بيوت ابن لاحق، وهي عند القصر الذي بنى محمد بن خالد بن برمك دون بئر ميمون ابن الحضرمي[٣]، وأسفل من قصر المنصور. ويضيف محقق الكتاب شارحا: إن قصر المنصور كان بأصل جبل العير، وهو جبل المعابدة الذي عليه القلعة، وبئر ميمون دخل في قصر الملك فيصل[٤].

في مكان آخر جاء اسم قصر المنصور في تعريف الفاكهي لجبل سقر، حيث يقول: «سقر: الجبل المشرف على قصر أبي جعفر، عليه بيوت بني قريش موالي بني شيبة، ثم ابتاعه صالح ابن العباس وأسماه «المستقر». وأورد الفاكهي رواية عن محمد بن الحسن بن الحسن جاء فيها: «دعاني صالح بن العباس فأدخلني في قصره هذا ببئر ميمون، فأراني بستانه. ثم صار هذا القصر بعد ذلك للمنتصر بالله، (الخليفة العباسي، ٢٤٧-٢٤٨هـ/٨٦١ -٨٦٢م)، وقد خرب اليوم وذهبت معانيه (أي معالمه). كذلك أضاف المحقق هنا توضيحا آخر فقال: «أراد ببئر ميمون هنا المنطقة لا موضع البئر، وإنما منطقته وجبل سقر ليس بعيدا عن موضع بئر ميمون»[٥].

المعروف أن الخليفة أبا جعفر المنصور توفي بمكة المكرمة ليلة السبت لست خلون من ذي الحجة سنة ١٥٨هـ/٧٧٤م[٦] ودفن هناك؛ لأن ياقوت الحموي، في حديثه عن بئر ميمون، قال: وعندها قبر أبي جعفر المنصور[٧]. غير أن رواية الطبري، في هذا السياق، أكثر تحديدا. فقد ذكر أن الخليفة المنصور دفن في المقبرة التي عند ثنية المدنيين، التي تسمى كدا وتسمى ثنية المعلاة، لأنها بأعلى مكة[٨]. أما القصر نفسه، فلا يبدو أن شيئا من آثاره باق اليوم.

الهوامش:

١ الأزرقي، محمد بن عبد الله، **أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار**، تحقيق: رشدي ملحس، ط ٨، جـ ٢(مكة المكرمة: دار الثقافة، ١٤١٤ هـ/ ١٩٩٩م)، ٢٢٩.

Encyclopedia of Makkah Al Mukarramah & Al Madinah Al Munawwarah, c. I, London: al-Furqan Islamic Heritage Foundation 1428/2007. İSAM DN. 253679.

بماند و روحیهٔ سپاه متزلزل نگردد. پس از پیروزی وی در جنگ و فتح شهر سوسه و فرار دادن دشمن (که جنگجویان آنان بیش از سه هزار نفر و سپاه المنصور حدود پانصد نفر بود) وفات پدرش را اعلان کرد. اسماعیلیان جملگی با وی بیعت کردند و در نزدیکی شهر قیروان شهر المنصوریه را بنا کرد و با دربار خویش به این شهر منتقل شد. او مردی بسیار مدیر، هوشمند، دانا و شجاع بود و کیش اسماعیلی را در تمام شمال آفریقا رواج داد و فتوحات بسیاری داشت. نواحی و شهرهای تونس و قابس را به سرزمین‌های دولت فاطمیان ضمیمه کرد. نیروی دریایی مهمی تأسیس کرد و جزیره صقلیه (سیسیل) را فتح کرد.

منابع: *الأعلام*، ۳۲۲/۱؛ *اعلام الاسماعیلیه*، ۱۶۶؛ *تاریخ ابن‌خلدون*، ۳۴/۴؛ *الکامل*، ابن‌الاثیر، ۱۷۳/۸ به بعد.

عبدالحسین شهیدی صالحی

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

منصوربن زبرقان نمری، (م حدود ۱۹۰ق)، شاعر شیعی عرب. از خاندان بنی‌نمربن قاسط و از مردم جزیره ابن‌عمر بود. نزد کلثوم‌بن عمرو عتابی (م ۲۲۰) شاگردی کرد و پس از آنکه استادش او را نزد فضل‌بن یحیی ستود، فضل منصور را مصاحب خویش قرار داد و به پایمردی او به دربار هارون‌الرشید (خلافت ۱۷۰–۱۹۳) راه یافت. خویشاوندی‌اش با ام‌عباس‌بن عبدالمطلب که نتیله نام داشت و از نمریه بود او را به هارون نزدیک‌تر ساخت. اختلاف او با استادش عتابی باعث شد که یکدیگر را هجو کنند و برای از میان برداشتن همدیگر بکوشند. منصور خویش را از عباسیان و مخالف شیعیان علوی وانمود می‌کرد. قاضی نورالله شوشتری به روایت از ابن‌معتز (۲۴۷–۲۹۶) آورده است که در غیاب منصور، عتابی قصیده‌ای از وی برای هارون خواند که در آن به ستایش اهل‌بیت و نکوهش دشمنان ایشان پرداخته بود. این ابیات خشم هارون را برانگیخت و وی یکی از سرهنگان خویش را مأمور کرد تا به رقه برود و سر منصور را بیاورد. اما هنگامی که فرستادهٔ هارون به آنجا رسید وی درگذشته بود و به خاکش سپرده بودند. گویند به دستور هارون پیکرش را از گور بیرون کشیدند و آتش زدند. ابن‌شهرآشوب منصور را در شمار شاعران شیعی که در طبقهٔ متقون قرار دارند آورده است. وی قصیده‌ای نیز در مرثیهٔ امام حسین(ع) سروده است.

منابع: *الأعلام*، ۳۰۰/۷؛ *أعیان‌الشیعه*، ۱۳۸/۱۰–۱۴۱؛ *برگزیدهٔ الأغانی*، ترجمه، ۷۵۹/۱؛ *تأسیس‌الشیعه لعلوم الاسلام*، ۳۱۸؛ *الشعر و الشعراء*، ۵۴۶–۵۴۹؛ *مجالس‌المؤمنین*، ۵۵۰/۲–۵۵۳؛ *معالم‌العلماء*، ۱۴۰؛ *معجم‌الشعراء من العصر الجاهلی حتی سنة ۲۰۰۲*، ۴۴۲/۵.

غلامرضا خدابنده‌لو

منصور عباسی (حک ۱۳۶–۱۵۸ق)، ابوجعفر عبدالله‌بن محمدبن علی عباسی ملقب به منصور. در ۱۰۱ق در دهکده حمیمه، که به تعبیر یاقوت حموی شهری بوده است از توابع یلقا در سرزمین شراة، تولد یافت. کودکی خود را در میان مردان بنی‌هاشم سپری کرد و تربیت نیکو یافت. مردی بود ادیب و سخندان که از سرگذشت شاهان و امیران نکته‌ها می‌دانست. در خلافت ابوالعباس سفاح عهده‌دار مهمات امور بود. سفّاح برای از میان برداشتن ابوسلمه خلال وزیر آل محمد از او کمک خواست. او بود که پایه‌های دولت نوبنیاد عباسی را مستحکم کرد نه سفاح، و سی‌وپنج خلیفه‌ای که بعد از او آمدند همه از اعقاب او بودند.

در ایام منصور حوادث بزرگی رخ داد و امنیت دولت به خطر افتاد. هم ناراضیان عرب به پیشوایی عموی وی عبدالله‌بن علی شوریدند، زیرا از نفوذ روزافزون ایرانیان خوشدل نبودند و هم ابومسلم خراسانی بنیانگذار قدرت عباسیان و پیشوای ایرانیان در ایام او سر نافرمانی داشت. اما منصور مردی دوراندیش و دقیق بود. شورشیان عرب را سرکوب کرد. عموی خود را که قهرمان واقعه زاب بود در ۱۳۷ق به دست ابومسلم در پیکار نصیبین شکست داد و هم ابومسلم را از میان برداشت و جنبش ایرانیان را که به خونخواهی ابومسلم به‌پا خواسته بودند از جمله شورش سنباذ و اسحاق ترک را آرام کرد. نهضت علویان را در هم شکست. محمدبن عبدالله‌بن حسن را که قیام او نخستین قیام علوی در روزگار عباسیان بود و پیروانش از فرط زهد و عبادت لقب نفس زکیه و المهدی به او داده بودند در حجاز مغلوب کرد و هم برادر او ابراهیم را که در عراق شورش کرده بود از میان برداشت و اساس حکومت خویش را بر پیکر خویشاوندان و بزرگان قوم و کسانی که به نیروی شمشیر خاندان عباسی را به قدرت رسانده بودند استوار کرد.

در سال ۱۴۵ منصور پایتخت تازه خود بغداد را بنیاد نهاد

...DE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

25 Temmuz 2018

GRIFFITH, Sidney H. The Manṣūr family and Saint John of Damascus: Christians and Muslims in Umayyad times. *Christians and others in the Umayyad state.* Ed. Antoine Borrut and Fred M. Donner. Chicago: Oriental Institute of the University of Chicago, 2016, (Late Antique and Medieval Islamic Near East, 1), pp. 29-51.



05 EKİM 1999

Mansûr

al-MANṢŪR (Abu Ja'far 'Abd Allāh ibn Muḥammad), 'Abbāsid Caliph

RUSTUM ('Abd al-Salām)

ابو جعفر المنصور

Abu Ja'far al-Manṣūr. [A study of the life and times of the 'Abbāsid caliph Manṣūr.]
pp. 152.

Mansûr

Dār al-Ma'ārif: Cairo, 1965.

8°.

27 ARALIK 1999

R151 Early 'Abbasi Empire. Vol. 1: The reign of Abū Ja'far al-Manṣūr. By Muḥammad b.Jarīr al-Ṭabarī. Tr. J.A.Williams. Cambridge, 1988.
Kimber, R. *Der Islam*, 71 i (1994), pp.139-141 (E)

Ebû Ca'fer el-Mansûr

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

21 EKİM 1998

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

Halife Mansur ve dönemi (136-158/754-775). *İLGÜN, Kasım.* Doktora. Marmara Üniversitesi, Türkiyat Araştırmaları Ens., İstanbul, 1994. 242 s., 239 ref.
Danışman:Prof.Dr.Mustafa Fayda. Dili:Tr.

36696

YÜKSEK ÖĞRETİM KURULU DOKÜMANTASYON MERKEZİ

Mansur (Halife)

Hemedânî, Tesbit, I, 134, 183, 212

Ebû Cafer el-Mansur

Makdisi, el-Bed 6/90

Mansûr el-Abbasi;

Tarihu Şimali Ifrikiyye, 183-187.

Δ. Basi: 3793

El-Mansur, (Halife)

Les Penseurs de l'Islam

C. I, s. 1-3.

181.2
VAU-P.

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

Mansur 156330

1157 NABOODAH, Hasan M.al-. "I got the fox out of his lair": the role of intelligence in al-Manṣūr's conflict with Muḥammad al-Nafs al-Zakiyya and his brother Ibrāhīm. *Al-Abhath: Journal of the Faculty of Arts and Sciences of the American University of Beirut*, 54 (2006) pp.91-105. (Al-Zakiyya believed that he was the legitimate heir to the throne, and therefore declined to acknowledge al-Manṣūr's Caliphate.)

25 OCAK 2009

18 KASIM 1998

-Mansur

الرميح ، موضي عبدالرحمن

الخليفة العباسي أبو جعفر المنصور وسياسته الداخلية والخارجية ، ١٣٦ - ١٥٨ هـ.../ اعداد موضي عبدالرحمن عامر الرميح ؛ اشراف احمد عبدالكريم سليمان .- الرياض: كلية الآداب للبنات، ١٤٠٩هـ، ١٩٨٩م.

أ - ج ، ٣١٢ ، ٨ ورقة ؛ ٣٠ سم

رسالة (ماجستير) - كلية الآداب للبنات ، ١٤٠٩ هـ.

١. العالم الاسلامي - تاريخ - العصر العباسي
٢. المنصور العباسي ، عبدالله بن محمد ، ت ١٥٨ هـ
٣. السعودية - ادبيات المرأة . أ. سليمان ، احمد عبدالكريم ، مشرف ب.العنوان

سليم محمود الاعظمي – كيف اختار المنصور موقع بغداد ، الرسالة عدد ٢ ، وعدد ٢٨ .

BAĞDAT -MANSUR el-ABBASI

25 KASIM 1998

MANSUR (HALIFE),

Ch. Wendell,

"Baghdād: Imago Mundi,"

BAĞDAT pegehîrde

– EBÛ CA'FER EL MANSÛR EL ABBASÎ –

– MANSÛR EL ABBÂSÎ –

(297.9/UER.T.)

Tetimme – I, 291 v.d.

Mansūr el-Abbasi

él-ulūm ve'l-Ādāb ve'l-Fünūn,

127.

D. Bağ; 3618.

10 9 EKİM 1995

● تذكرة النبيه فى أيام المنصور وبنيه /للحسن بن عمر بن الحسن بن عمر بن حبيب ؛ حققه ووضع حواشيه محمد محمد أمين ؛ تقديم سعيد عبد الفتاح عاشور . — [القاهرة] : الهيئة المصرية العامة للكتاب ، 1986 . — مج 3 (660 ص) ؛ 28 سم . — (مركز تحقيق التراث) . — المحتويات : جـ 3 . حوادث وتراجم ٧٤١ — ٧٧٠ هـ/ ١٣٤٠ — ١٣٦٨ م مع نشر وتحقيق مصارف وقف السلطان حسن .

IBN HABIB, al-Muntaqā al-Manṣūr

MANSUR (HALİF

3124 LASSNER, J. Why did the Caliph al-Manṣūr build ar-Ruṣāfah?—a historical note. *JNES* 24 (1965), pp. 95–99

Ebu Cafer Abdullah b. Muh. b. Ali

Neden Halife El-Mansur Ar Rusafah'ı inşa ettiği Hk. Not

06253 ALMALEH, J. and UNDERWOOD, J. A story of an Arab Caliph. Al-Mansur. *Ādāb al rāfidayn* 8 (1977) pp. 9-15.

Mansur el-Abbasi

06263 LASSNER, J. Did the Caliph Abu Ja'far al-Manṣur murder his uncle 'Abdallah b. 'Ali, and other problems within the ruling house of the 'Abbasids. *Studies in memory of G.Wiet*, Jerusalem, 1977, pp. 69-99.

MANSUR el-Abbâsî

11472 DIETRICH, A. Das politische Testament des zweiten 'Abbāsidenkalifen al-Manṣūr. *Islam* 30 (1952), pp. 133–165

Mansur el-Abbasi

19 OCAK 1993

MANSUR el-Abbasi

– Ebu Cafer Abdullah b. Muhammed b. Ali –

11509 MOSCATI, S. La rivolta di 'Abd al-Gabbār contro il califfo al-Manṣūr. *Rend. Accad. Lincei* ser. 8, 2 (1947), pp. 613–615

Mansur el-Abbasi

19 OCAK 1993

976.3013
HUD.M

Tarihul Umemil Islamiyye – 53, 80 vd.

TARİH

EL-MANSUR

SUDAN

14093 CASTRIES, H. de. La conquête du Soudan par el-Mansour (1591). *Hesp.* 3 (1923), pp. 433–488

el-Mansur'un Sudan'a sefer (1591)

"MANSÛR EL'ABBÂS?"

İTM

P.K. Hitti, "History...," S. 290–292

Holt, Lambton, Lewis, "The Cambridge...," C.I.A, S. 109-112, 113-114

"EL-MANSÛR" (Abbâsi halifesi)

297.47
KAD.M

4/212, 213

Mansur

15 HAZİRAN 1993

11530 VASMER, R. Die Eroberung Ṭabaristāns durch die Araber zur Zeit des Chalifen al-Manṣūr. (Mit einer Karte.) *Islamica* 3 (1927), pp. 86–150

Taberistan Mansur el-Abbasi

30 NISAN 1995

ARA III 365I. 130330 MANSUR

54 ǦŪMARD (Abd al-Ǧabbār al-) الجومرد (عبد الجبار)

داهية العرب أبو جعفر المنصور، موسس دولة بني العباس)
عبد الجبار الجومرد .

- Beyrouth, manšūrāt Dār al-Ṭalī'a, 1963, In-8°, 467 p.

(Dahiyat al-'arab .Abū Ǧa'far al-Mansūr ...)

A.98378. Biographie, histoire, origine -Ummayades, 'Abbassides, 1e époque.

MANSUR el-ABBAS

78-961276

Ibn Ḥabīb al-Ḥalabī, Badr al-Dīn al-Ḥasan ibn 'Umar, 1332-1377.
(Tadhkirat al-nabīh fī ayyām al-Manṣūr wa-banīh)

تذكرة النبيه في أيام المنصور وبنيه / للحسن ابن عمر بن الحسن بن عمر بن حبيب؛ حققه ووضع حواشيه محمد محمد أمين ؛ راجعه وقدم له سعيد عبد الفتاح عاشور . — [Cairo] : الهيئة المصرية العامة للكتاب ، 1986 -

v.<3> : facsims. ; 29 cm. --
(مطبوعات مركز تحقيق التراث)

Title on added t.p.: Tathkerat al-nabih fi ayam al-Mansour wa-banih.
Biblibgraphy: v. 3, p. [549]-564.
Includes indexes.
Contents: al-juz' 3. Ḥawādith wa-tarājim, 741-770 H/1340-1368 M, ma'a nashr wa-taḥqīq maṣārif waqf al-Ṣulṭān Ḥasan --

(Continued on next card)
78-961276

Ibn Ḥabīb al-Ḥalabī, Badr al-Dīn al-Ḥasan ibn 'Umar, 1332-1377.
(Tadhkirat al-nabīh ... Card 2)

ISBN 977-01-0856-1 (v. 3) : £E9.00
(v. 3)
Egy-Islamic Hist.

3

130330 MANSUR

856 79

ADHAM('Alī). ادهم (علي) .

— ابو جعفر المنصور، تاليف علي ادهم .

- Le Caire, Dār al-kātib al-'arabī li al-ṭibā'a wa al-našr, 1969. - 2Icm., 272p. [Acq.74-I0266]

[I6° 0^2s.746(82)

(Abū Ǧa'far al-Manṣūr.-Al-Mu'assasa al-miṣrīya al-'amma li al-ta'līf wa al-našr.A'lām al-'arab. 82.)

Abū Ǧa'far al-Mansūr ('Abd Allāh ibn Muhammad), calife abbaside.

30 NISAN 1995

بناء بغداد في عصر ابي جعفر المنصور (ديسمبر ١٩٦٧)

Bağdat Ebu Cafer el-Mansur

رمزية محمد الأطرجي (إشراف : أ. د. حسن حبشي)

كلية الآداب قسم التاريخ .

جامعة عين شمس ، التقرير العلمي ،١٩٦٠- ١٩٧٠ (ماخصات رسائل الماجستير و الدكتوره التي منحتها الجامعة من سنة ١٩٦٠-١٩٧٠) . الجزء الاول رسائل الماحستير، القاهرة ١٩٧٣ ، IRCICA KTP. 9650/1

06 TEMMUZ 1996

27 HAZ 2010

1009 HAMZAH, Norhayati Haji & AZIZ, Jamaluddin. Abū Ja'far al-Manṣūr and the struggle against Abū Muslim al-Khurasani. *Journal of al-Tamaddun / Al-Tamaddun*, 1 (2005) pp.197-214.

Ebu Müslim el-Horasani Mansur

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

MANSÛR el-ABBÂSÎ

Ad'ham, 'Alī.

Abū Ja'far al-Manṣūr / ta'līf 'Alī Ad'ham. — Cairo : Dār al-Kātib al-'Arabī, 1969.

272 p. ; 20 cm. — (A'lām al-'Arab ; 82)

Arabic

I. Title.

DS76.4.A64

76-960074

neb 11-29217

DLC AzU CLU CtHC CtY CU ICU InU IU MB MH MiU MnU NIC NjP NNC OrPS TxU UU ViU WaU

22 TEMMUZ 1992

22 TEMMUZ 1992

Bestell-Nr./Standort

26 A 13175

MANSÛR el-ABBÂSÎ

ʿAsalī, Bassām al-: Al-Manṣūr al-qāʾid. ([Enthält:] Manṣūr al-ʿAbbāsī, Abū-Ǧaʿfar ʿAbdallāh al-:[Teils.]) (Bairūt:) Dār an-Nafāʾis (1406 = 1986). 206 S. [Arab.]
[Geschichte d. 2. Khalifen d. Abbasidendynastie, u. Gründers d. Residenzstadt Baġdād, al-Manṣūr al-ʿAbbāsī, Abū-Ǧaʿfar ʿAbdallāh Ibn-Muḥammad, 714 - 775 n.Chr.]
(Maṣāhīr al-ḫulafāʾ wa'l-umarāʾ. [6.])

MANSÛR el-ABBÂSÎ

87-964429

Ibn al-Qāḍī, Aḥmad ibn Muḥammad, 1552 or 3-1616.
(Muntaqá al-maqṣūr 'alá ma'āthir al-khalīfah al-Manṣūr)
المنتقى المقصور على مآثر الخليفة المنصور / لأحمد بن القاضي ؛ دراسة وتحقيق محمد رزوق . — الرباط : مكتبة المعارف ، 1986.

2 v. (1021 p.) ; 24 cm.
Thesis (diblūm al-dirāsāt al-'Ulyā)—Kullīyat al-Ādāb wa-al-'Ulūm al-Insānīyah, Rabat, 1980.
Includes indexes.
Bibliography: v. 2, p. 989-1021.
$48.00 (U.S. : set)
Afr-Islamic Hist.

Ebû Cafer el-Mansûr

7999

188 — 207

956.3012

HAM.V

MANSÛR el-ABBÂSÎ

87-964429

Ibn al-Qāḍī, Aḥmad ibn Muḥammad, 1552 or 3-1616.
(Muntaqá al-maqṣūr 'alá ma'āthir al-khalīfah al-Manṣūr)
المنتقى المقصور على مآثر الخليفة المنصور / لأحمد بن القاضي ؛ دراسة وتحقيق محمد رزوق . — الرباط : مكتبة المعارف ، 1986.

2 v. (1021 p.) ; 24 cm.
Thesis (diblūm al-dirāsāt al-'Ulyā)—Kullīyat al-Ādāb wa-al-'Ulūm al-Insānīyah, Rabat, 1980.
Includes indexes.
Bibliography: v. 2, p. 989-1021.
$48.00 (U.S. : set)
Afr-Islamic Hist.

15 EKİM 1989

al-JŪMARD ('Abd al-Jabbār)

Mansur (13033o)

داهية العرب

ابو جعفر المنصور

Dāhiyat al-'arab Abu Ja'far al-Manṣūr.
[A study of the life and times of the Abbasid Caliph Manṣūr.]
pp. 462; 1 map.

Dār al-Ṭalī'ah: Beirut, 1963. 8°

el-Mansur (halife)

Watt, İslam diiş. teş. devri, 132,189,192,196

B-TOPALOĞLU

Mansur (13033o)

14561. aa. 128

RUSTUM ('Abd al-Salām)

ابو جعفر المنصور

Abu Ja'far al-Manṣūr. [A study of the life and times of the 'Abbāsid caliph Manṣūr.]
pp. 152.

Dār al-Ma'ārif: Cairo, 1965.

8°.

27 EKİM 1989

09 MAYIS 1993

06264 LASSNER, J. Provincial administration under the early 'Abbāsids: Abū Ja'far al-Manṣūr and the governors of the *Ḥaramayn*. *SI* 49 (1979) pp. 39-54.

ABBASİLER

Mansur'un-el-Abbâsî

05 EKİM 1989

al-MANṢŪR (Abu Ja'far 'Abd Allāh ibn Muḥammad), 'Abbāsid Caliph

al-JŪMARD ('Abd al-Jabbār)

Mansûr

داهية العرب

ابو جعفر المنصور

Dāhiyat al-'arab Abu Ja'far al-Manṣūr.
[A study of the life and times of the Abbasid Caliph Manṣūr.]
pp. 462; 1 map.

Dār al-Ṭalī'ah: Beirut, 1963. 8°.

Mansur
130330

872 ZOUANI, Abderrahmane. Le roi Almanzor "al-Manṣūr" et la chute de la dynastie des omeyyades en Andalousie. *OMNI: Revista de Numismática. Revue de Numismatique*,3 (2011) pp.73-80. [Historical & numismatic study. Freely available online.]

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Mansur
130330

4215 ROBERTS, Alexandre M. Al-Manṣūr and the critical ambassador. *Bulletin d'Etudes Orientales*, 60 / 2011 (2012) pp.145-160;320. [The second 'Abbāsid caliph (r.754-775) and an ambassador from Byzantium. With abstracts in French, English & Arabic.]

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

25 Mayıs 2014

Mansur
130330

6523 ZOUANI, Abderrahmane. Le roi Almanzor "al-Manṣūr" et la chute de la dynastie des omeyyades en Andalousie. *OMNI: Revista de Numismática. Revue de Numismatique*, 3 (2011) pp.73-80. [Historical & numismatic study. Freely available online.]

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

KARAM (Karam Mulḥam)

54 130330 MANSUR

12 OCAK 1995

كرم ملحم كرم . أبو جعفر المنصور . قصة و تاريخ .
بيروت . لبنان ، منشورات الجيل الاخضر ، ١٩٥٤
(1954). In-8°, ٣٠٣ ص

"Abū Ğa'far al-Mansūr", roman historique en arabe.

54
ARA III 2933 RUSTUM ('Abd al-Salām.) رستم (عبد السلام)

08 OCAK 1996

- ابو جعفر المنصور . الخليفة العباسي . دراسة وتحليل
عبد السلام رستم .

- Le Caire , Dar al-Ma'arif , 1965 , IN-8° , 152 p.

(Abu Ğa'far al-Mansūr . Etude analytique.)

Abu Ga'far al-Mansūr.
Biographie.

D573II.

Mansur

RÉFÉRENCES

Sources

Rasā'il iḫwān al-Ṣafā' wa ḫillān al-wafā', Beyrouth, Dār Ṣādir, 1957, 4 vol.

Tawhīdī (AL-), Abū Ḥayyān, *Kitāb al imtā' wa-l-mu'ānasa*, éd. A. Amīn et A. Zayn, Beyrouth, Dār maktabat al-ḥayāt, 1999.

Tawhīdī (AL-), Abū Ḥayyān, *Maṯālib al-wazirayn*, éd. I. al-Kaylānī, Damas , Dār al-fikr, 1998.

Tawhīdī (AL-), Abū Ḥayyān, *al-Muqābasāt*, éd. M. T. Hassan, Našr Dānešgāb, Réhéran, 1978.

Yaqūt al-Ḥamawī al-Rūmī, *Mu'ǧam al-udabā' : 'iršād al-arīb ilā ma'rifat al-adīb*, éd. I. 'Abbās, Dār al-ǧarb al-islāmī, 1993, 7 vol.

Études modernes

a) Ouvrages :

Arkoun, Mohammed 1982 : *L'humanisme arabe au IVe/Xe siècle : Miskawayh philosophe et historien*, Paris, Vrin, (2e édition revue).

Bergé, Marc 1979 : *Pour un humanisme vécu, Abū Ḥayyān al-Tawḥīdī*, Damas, Institut Français.

Chbayl, Habib 1993 : *Al muǧtama' wa-l-ru'ya : qirā'a naṣṣiyya fī-l- Imtā' wa-l-mu'ānasa li-abī Ḥayyān al-Tawḥīdī*, Beyrouth, Al-mu'assasa al-ǧāmi'iyya li-l-dirāsa wa-l-našr wa-l-tawzī'.

Geoffroy, Marc 2000 : *Averroës, l'islam et la Raison*, traduction par Marc Geoffroy, présentation par Alain de Libéra, Paris, Garnier-Flammarion.

Keilani, Ibrahim 1950 : *Abū Ḥayyān al Tawḥīdī*, essayiste arabe du IVe siècle de l'hégire, introduction à son œuvre, Beyrouth, Institut Français.

Nasr, Seyyed Hossein 1978 : *Islamic Cosmological Doctrines*, Londres, Thames Hudson.

Netton, I. R. 1982 : *Muslim Neoplatonists: An Introduction to the Thought of the Brethren of Purity (Iḫwan al-Ṣafā')*, Londres, Allen & Unwin.

Sammoud, Hammadi 1994 : *Al tafkīr al-balāġī 'inda-l-'arab : ususuhu wa taṭawwuruhu ilā-l-qarn al-sādis*, Tunis, *Manšūrāt kulliyat al-adāb*, (2e édition).

b) Articles de périodiques

Arnaldez, Roger 1965 : « Falsafa », *Encyclopédie de l'islam*, 2e édition, vol. 2, Leiden, Brill, p. 788-794.

Arnaldez, Roger 1960 : « Influences qrecques sur la pensée arabe », *Études Méditerranéennes* 8, p. 11-13,

Berge, Marc 1965 : Al-Tawḥīdī et al-Ǧāhiz, *Arabica* 12, p. 188-196.

Berge, Marc 1964 : « Risāla fi-l-'ulūm », Bulletin d'études orientales 18, p. 241-298.

Hamdani, Abbas 1978 : Abū Ḥayyān al Tawḥīdī and the Brethren of Purity, *International Journal of Middle East Studies*, 9/3, p. 345-353.

Marquet, Yves 1985 : Les Épîtres des Iḫwān al-Ṣafā', œuvre ismaïlienne, *Studia Islamica* 61, p. 57-79.

Marquet, Yves 1977 : Iḫwān al-Ṣafā', Ismaïliens et Qarmates, *Arabica* 24/3, p. 233-257.

Stern, S. M. 1960 : « Abū Sulaymān » *Encyclopédie de l'islam*, 2e édition, vol. 1, Leiden, Brill, p. 156.

D410

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

25 Ocak 2014

Mansur 130330

AL-MANṢŪR AND THE CRITICAL AMBASSADOR

Alexandre M. Roberts
University of California Berkeley

Some time after the founding of Baghdad in 145/762, Abū Ǧa'far al-Manṣūr, the second caliph of the Abbasid dynasty (r. 754-775), granted an audience to a Byzantine ambassador from the emperor's court at Constantinople[1]. When the caliph asked for the visitor's opinion of the nascent capital, the latter did not hesitate to point out its most serious flaw, namely that the presence of the markets within Baghdad's administrative core – the walled "Round City" – posed a serious threat to security. Though initially hesitant to act on the Greek's criticism, al-Manṣūr eventually responded resolutely by ordering that the markets be transferred outside the walls to al-Karḫ, a district to the south which predated the caliph's city.

So, in any case, we are told. This account appears in at least four versions, each taking up about half of a printed page or less. The first appears in the chronicle of al-Ṭabarī (d. 310/923) in a collection of reports concerning the planning, building, funding and organization of Baghdad, all under the heading of the year 146. This version, in which the ambassador is given a tour of the city and explicitly asked for his opinion, is plain in style; in particular, the ambassador's critique is simply stated: "your enemies are with you in your city", he says, these enemies being "the market-rabble" (*al-sūqa*).[2] The version appearing in the abbreviated history of Bar Hebraeus (d. 685/1286) is a simple abridgment of al-Ṭabarī's account and will not be treated here in detail.[3] The last two versions both appear in the introduction to the *History of Baghdad*, a voluminous biographical dictionary by the preacher and *ḥadīṯ* professor al-Ḫaṭīb al-Baġdādī (d. 463/1071). The plainer of the two is quite similar to al-Ṭabarī's version, with the same tour at the beginning, although the market critique is now two-fold and more specific: "the markets are in (the city), and

1. I am grateful to Maya Maskarinec, Ryan Rittenberg and *BEO*'s anonymous reviewer for their helpful comments on drafts of this paper. I also profited much in the writing of this paper from the excellent Near Eastern Studies library at the Institut Français du Proche-Orient in Damascus.

2. Ṭabarī, Tārīḫ, vol. 3, p. 323.

3. Ibn al-'ibrī, Tārīḫ, p. 212.

Bulletin d'Études Orientales, LX, 2011, Ifpo, Damas, p. 145-160.

٤٤٦- **الاطرقچي ، رمزية محمد** : بناء بغداد في عهد ابي جعفر المنصور . النجف ، مطبعة النعمان ، ١٩٧٥م و ، ٢١٣ ص (٥١.٩٥٣ أ ٨٢٥) .

MANSUR el-ABBASI

29 TEMMUZ 1992

٨٦٢ العاني ، حسن فاضل زعين . **سياسة المنصور أبي جعفر الداخلية والخارجية** . القاهرة ، جامعة الازهر كلية اللغة العربية ، ي ي ، ٦٢٥ ص ، رونيو ، ببليوغرافية : ص ٥٧٥-٦٢٢ (رسالة دكتوراه في

MANSUR el-ABBASI

29 TEMMUZ 1992

حسين بن قاسم بن محمد النعيمي, حمزة بن خسين بن قاسم النعيمي, استدركات علئ تاريخ التراث العربي, قسم السيرة و التاريخ, مج. السادس, جدة 1422, ص. 77 .İSAM 90259

آثار أبي جعفر المنصور العباسي ومايتعلق بها

أ ـ آثـــار تتعلق به : MANSUR

أخبار المنصور *

لأبي زيد عمر بن شبة بن عبيدة النميري (ت ٢٦٢ هـ) .

انظر آثار عمر بن شبة النميري .

ب ـ آثـــاره :

١٧٦ ـ وصية المنصور لولده المهدي حين أراد الحج في آخر أيامه *

لأبي جعفر المنصور : عبد الله بن محمد بن علي العباسي (ت ١٥٨ هـ) .

• منه نسخة في مكتبة آيا صوفيا ، رقم (٢١٥٦) في (٧) ورقات ، منسوخة سنة ٩٦٦ هـ[1] .

---

(١) نوادر المخطوطات العربية في مكتبات تركيا ١ : ٢٢٦ .

3 MAR 2005

فكري زكي الجزار ، مداخل المؤلفين و الأعلام العرب حتى عام ١٢١٥ هـ = ١٨٠٠، الجزء الثالث ، ١٩٩٤ الرياد . ص .637 -38. DİA KTP.29966.

المنصور العباسي (ثاني خلفاء بني العباس)

Mansur

عبدالله بن محمد بن عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب بن هاشم ، الهاشمي ، القرشي ، أبو جعفر :

٩٥ - ١٥٨ هـ

٧١٤ - ٧٧٥ م

١ - تاريخ خليفة بن خياط ؛ تحقيق الدكتور أكرم ضياء العمري ص ٤٢٨ وفيما قبلها وما بعدها .

٢ - سير أعلام النبلاء : ترجمة رقم ٣٧ في ٧ : ٨٣ .

٣ - تاريخ الإسلام (حوادث ١٤١ - ١٦٠هـ)؛ تحقيق عمر تدمري في ص٤٦٥- ٤٧٦ .

٤ - الإشارة إلى وفيات الأعيان المنتقى من تاريخ الإسلام في ص ٨٧ .

٥ - العبر في خبر مَنْ غبر ١ : ٢٣٠ .

٦ - مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر ؛ اختصرته على نهج ابن منظور وحققته سكينة الشهابي : ترجمة رقم ١١٢ في ١٣ : ٣٣١ - ٣٣١ .

٧ - الجوهر الثمين في سير الملوك والسلاطين / لابن دقماق ، تحقيق محمد كمال الدين عزالدين علي في ١ : ١١٦ - ١١٨ .

٨ - تاريخ بغداد : ترجمة رقم ٥١٧٩ في ١٠ : ٥٣ - ٦١ .

٩ - البدء والتاريخ / للمقدسي ٦ : ٩٠ .

١٠- تاريخ الطبري ٩ : ٢٩٢ - ٣٢٢ .

١١- فوات الوفيات / لابن شاكر الكتبي : ترجمة رقم ٢٢٩ في ٢ : ٢١٦ - ٢١٧ .

١٢- المعارف / لابن قتيبة في ص ٣٧٧ - ٣٧٩ .

١٣- البداية والنهاية / لابن كثير ١٠ : ١٢١ - ١٢٩ .

١٤- الوافي بالوفيات / للصفدي : ترجمة رقم ٣٧٤ في ١٧ : ٤٣٣ - ٤٣٥ .

١٥- الحلة السيراء ترجمة رقم ٧ في ١ : ٣٣ - ٣٥ .

١٦-مروج الذهب/للمسعودي؛تحقيق محمد محي الدين عبدالحميد في٣:٢٩٤ومابعدها.

١٧- المختصر في أخبار البشر (تاريخ أبي الفداء) في ٢ : ٧ - ٨ .

١٨- تاريخ الخلفاء / للجلال السيوطي ؛ تحقيق محمد محي الدين عبدالحميد ص ٢٥٩ - ٢٧١ .

١٩- الأعلام ط ٣ في ٤ : ٢٥٩ ، ط ٤ في ٤ : ١١٧ .

٢٠- شذرات الذهب ١ : ٢٤٤ .

28 SUBAT 1995

175138

HISTORY OF ISLAM

(Classical Period 571–1258 C.E.)

Volume I

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları Merkezi
Kütüphanesi
Dem. No: 175138
Tas. No: 297.9
HAS.H

PROF. MASUDUL HASAN

Islamic Publications (Pvt.) Ltd.
13-E, Shah Alam Market, Lahore - Pakistan
1987

Mansur 13330
28 TEM 2008
MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

36
Al-Mansur
754-775 C.E.

Accession of Mansur

As-Saffah was succeeded by his brother Abu Jafar Abdullah who assumed the title of Al-Mansur, the Victorious on accession. He was the son of Muhammad, a great grandson of Hadrat Abbas an uncle of the Holy Prophet. He was the son of a Berber mother Salamah. He was forty one years old at the time of coming to the throne.

Revolt of Abdullah b. Ali

At the outset of his reign Al-Mansur had to meet the revolt of Abdullah b. Ali, his uncle who was the Governor of Syria. Abdullah b. Ali was the victor of the battle of Zab which had liquidated the rule of the Umayyads. He claimed that after the battle of Zab, As-Saffah had assured him that he was to be his successor. Peace parleys between the parties failed, and there was no option but to resolve the issue by resort to arms. Al-Mansur sent force to Syria under the command of Abu Muslim. In the battle of Nisibin (754 C.E.) Abu Muslim inflicted a crushing defeat on Abdullah, Abdullah fled with his family to Basra where his brother Sulaiman was the Governor. Al-Mansur deprived Sulaiman of his charge and imprisoned Abdullah. Abdullah was lodged in a house built over the foundation of salt. During the rains the house crumbled, and Abdullah was crushed to death.

Assassination of Abu Muslim

After the death of Abdullah, there was no rival of Al-Mansur among the Abbasids. Al-Mansur felt that as long as Abu Muslim

References :

1. *Cambridge History of Islam.*
2. *Short History of the Saracens :* AmeerAli.
3. *History of the Arabs* : Philip K. Hitti.
4. *History of the Islamic Peoples* : Brockelmann.
5. *The Abbasid Revolution :* S. Shabban.
6. *A Study of Islamic History* : K. Ali.
7. *History of the Caliphs* : Suyuti.

© 1981 Hugh Kennedy
Croom Helm Ltd, Provident House, Burrell Row,
Beckenham, Kent BR3 1AT

Croom Helm Australia Pty Ltd, Suite 4, 6th Floor,
64-76 Kippax Street, Surry Hills, NSW 2010, Australia

New in paperback 1986

British Library Cataloguing in Publication Data

Kennedy, Hugh
The early Abbasid caliphate.
1. Abbasids
2. Islamic Empire—Politics and government
I. Title
909'.09'767101 DS38.6

ISBN 0-7099-0092-9
ISBN 0-7099-3115-8 Pbk

DN: 6462

Reproduced from copy supplied
Printed and bound in Great Britain
by Billing & Sons Limited, Worcester.

CONTENTS

Mansur-Billah 08 TEMMUZ 1994

Acknowledgements
A Note on References
Abbreviations
A Note on Diacriticals
Glossary of Arabic Terms
Tables and Maps
Introduction 15
1. The Geographical Background 18
2. The Origins of the Abbasid Revolution 35
3. Saffah: The Laying of the Foundations 46
4. Mansur: The Years of Struggle 57
5. Mansur: The Consolidation of Power 73
6. The Reigns of Mahdi and Hadi 96
7. Harun Al-Rashid 115
8. The Great Civil War: I 135
9. The Great Civil War: II 151
10. Ma'mun: An Age of Transition 164
11. Patterns of Provincial Power 176
12. Alid Rebellions in the Early Abbasid Period 198
A Note on the Sources 214
Some Suggestions for Further Reading 222
Bibliography 224
Index 231

souligne le rôle de «cité marchande» qu'est Beyrouth, omettant pourtant de signaler l'apport financier décisif qu'y effectuait l'OLP jusqu'en 1983. Les clientélismes politiques sont bien étudiés, confessionnels et transconfessionnels sur la base du système politique et d'une loi électorale (1953) assurant le vote des députés de toutes les *confessions* par tous les *citoyens*: une description plus complète et précise de ce mode de scrutin eût été bienvenue. Les partis politiques sont présentés historiquement et interprétés selon la thèse, déjà ancienne, du philosophe Naṣīf Naṣṣār selon laquelle seuls le Parti communiste, le Parti «populaire» (puis: Social national) Syrien, et le Baas seraient non confessionnels dans leurs programmes sinon dans leur recrutement. L'histoire de la coalition du Mouvement national (M.N.) depuis 1976 et du rôle concurrent qu'y jouent le parti «socialiste progressiste» de Junblāṭ, le Parti communiste et, récent, le mouvement Amal, est bien faite, face à la coalition plus laborieuse de la «droite» à direction maronite: Forces libanaises (F.L.). L'auteur prétend que seul, en fait, le PCL (ou, dit-elle parfois, l'ensemble du M.N.) travaille pour un Etat sans aucun confessionalisme. Le poids, dans le M.N., de l'OLP et de son rôle à la fois de mercenaire et de dirigeant, n'apparaît guère. Les 80 dernières pages seulement abordent et décrivent, sur la base de la thèse du livre, la guerre civile et interarabe du Liban depuis 1975 jusqu'à mars 1988.

Voici les lacunes et inexactitudes que nous avons relevées. Rien sur l'écrivain maronite Michel Chīḥa, le pendant de Kamāl Junblāṭ, et qui a tant inspiré la dynamique idéologique et politique du peuple maronite depuis quelques années. La communauté maronite est présentée comme le seul groupe chrétien de «l'Orient arabe» (entendons le Levant, à l'exclusion de l'Egypte) s'identifiant à un territoire: la comparaison, peu fouillée, avec les Coptes (infiniment plus nombreux) conduit E. Picard à contester la prétention nationaliste maronite, comme si le statut juridique et civique des Coptes dans l'Etat égyptien était l'idéal à imiter, ce qui est discutable. L'OACL, la scission gauchiste du PCL en 1970, est nommée Organisation arabe (au lieu de: d'action) communiste du Liban. *Ḥizb al-taḥrīr al-islāmi* est désigné comme «parti de la libération», amputé de son qualificatif qui le définit pourtant. Bichâra al-Khoury est prénommé Becharra (comme le village), privant le premier Président libanais du beau nom d'Evangile. Le rôle du *Ḥizb-Allāh* est minimisé de manière surprenante, et souvent assimilé à celui des quelques militaires iraniens introduits au Liban en 1982. La syrianisation armée de la ville de Tripoli est à peine mentionnée contre Arafat et les Palestiniens d'abord fin 1983, contre le mouvement pro-iranien — *Tawḥīd* ensuite (mouvement non étudié ici, pourtant correctement présenté par Dalāl Bizri-Bawāb, dans *Radicalismes islamiques*, t. I, L'Harmattan), contre toute la population enfin. Point d'analyse fouillée des mouvements sociaux et politiques chiites libanais depuis les années 60 et surtout depuis 1982: là encore les études de Salim Naṣr (dans le même: *Radicalismes...*) et de Fouad Ajami (*The Vanished Imam: Musa Sadr...*) paraissent avoir été négligées. Le terrorisme international palestino-libanais multiforme est escamoté. «L'occupation palestinienne» du Liban et le cancer terroriste inoculé dès 1968 (piraterie aérienne) et, depuis, soigneusement cultivé sous le parapluie de l'OLP, y compris dans les rangs du PCL (*cf.* Michel Wieviorka, *Sociétés et terrorisme*, Fayard 1988), sont-ils vraiment des éléments négligeables? Rigueur chirurgicale de la thèse (univoque) du livre: la discorde ne serait pas d'abord palestino-libanaise, mais interlibanaise.

Ouvrage clair et, pour l'essentiel, de référence, dans une certaine orientation idéologique pourtant. Il s'agit d'une thèse, sûre d'elle-même, bien informée, Elizabeth Picard avance sans s'embarrasser d'hypothèses, de doutes, de questionnements.

Olivier CARRÉ

W. Montgomery WATT, *Muḥammad's Mecca, History in the Qur'an.* Edinburgh University Press 1988, VII + 113 p.

Dans ce livre plutôt succinct, de la série *Islamic Surveys*, l'auteur reprend dans un style clair et concis, l'essentiel des connaissances qu'il a déjà exposées dans *Muḥammad at Mecca*. Ici, il insiste davantage sur la situation sociale, culturelle, religieuse de La Mekke à la veille de la prédication de Muḥammad et pendant les premières années de la Révélation. Ainsi sont étudiés successivement le *background* arabe (société et religion avant l'islam), les débuts de la vie de Muḥammad, l'expérience prophétique de Muḥammad, Muḥammad et les païens mekkois. Le Coran est largement utilisé comme un document historique; mais on sait combien l'auteur a évolué théologiquement vers la reconnaissance de Muḥammad comme vrai prophète et du Coran, comme révélation. Il réaffirme nettement ces positions dans la perspective d'un dialogue islamo-chrétien dont il est un fidèle et fervent animateur.

L'orthodoxie musulmane accueillera sûrement cet ouvrage avec faveur, mais intégrera-t-elle la leçon principale du livre sur l'historicité fondamentale du discours coranique? L'auteur lui-même, il est vrai, ne signale pas cet aspect comme un des problèmes cruciaux d'une théologie moderne de la Révélation.

M. ARKOUN

Franz-Christoph MUTH, *Der Kalif al-Manṣūr im Anfang seines Kalifats (136/754 bis 145/762)*. Francfort, Peter Lang, Heidelberger Orientalistische Studien, XIII + 573 p., in-8°.

Ce travail, qui constitue une thèse de doctorat soutenue en 1987 à l'Université de Heidelberg, correspond à la traduction allemande du passage du *Ta'rīḫ al-rusul wa-l-mulūk* de Ṭabarī recouvrant le début du règne d'al-Manṣūr aux dates mentionnées dans le titre. Il se compose de 198 p. de traduction, 284 p. de notes au texte, et de 88 p. d'index et de bibliographie. Le texte même de Ṭabarī, traduit à partir de l'édition de Goeje principalement, est complet, donnant, par exemple, le détail de chaque *isnād* produit. L'utilité d'un tel travail pour des historiens non arabisants s'intéressant au Proche-Orient n'a pas besoin d'être soulignée, comme celle de la traduction anglaise du *Ta'rīḫ* que la S.U.N.Y. Press a commencé à publier (cf. *Arabica*, XXXV, p. 111). Mais l'intérêt principal du volume réside bien sûr dans le copieux appareil de notes explicitant principalement les noms pro-

1 (Leiden), s. 123.
Dergi / Kitap
Kütüphanesi Mevcuttur
20 ARALIK 1993

Der Islam, c. 30 (s. 2-3), s. 133, 1952 (BERLIN)
Makale: 133-165 arasindadir.

Das politische Testament des zweiten ʿAbbāsidenkalifen al-Manṣūr

Von Albert Dietrich-Heidelberg

Es soll der Versuch gemacht werden, den politischen Testamenten, die von der islamischen Geschichtschreibung den frühen Kalifen in den Mund gelegt worden sind, historisch wie literarisch einen festen Ort zuzuweisen. Wir stellen dabei das Testament al-Manṣūrs in den Mittelpunkt, weil es zu den am besten bezeugten gehört, seine Art besonders typisch vertritt und außerdem an einem historischen Wendepunkt steht: denn erst unter al-Manṣūr wurde der Übergang vom omaijadischen zum ʿabbāsidischen Kalifat abgeschlossen und die Grundlage für dessen mehrhundertjährigen Bestand gelegt. In entwicklungsgeschichtlicher Hinsicht stellt dieses Testament außerdem insofern einen Höhepunkt dar, als die Vermächtnisse der späteren ʿAbbāsiden im allgemeinen seinem Muster folgen. Mit Übersetzungen der einschlägigen Quellentexte durfte nicht gespart werden, da ihre formale Seite nur durch den Wortlaut zur Geltung kommen kann[1]).

I. Verhältnis der heidnischen zur späteren literarischen *waṣīya*

Unter den gewohnheitsrechtlichen Instituten der Ǧāhilīya, die bis tief in die islamische Zeit hinein ihre Lebenskraft bewahrten, nimmt die *waṣīya*, die letztwillige Verfügung eines Sterbenden, einen hervorragenden Platz ein. Von ihr zu scheiden ist die koranische *waṣīya*[2]), die als Testament im vermögensrechtlichen Sinne Ausgangspunkt und Gegenstand eingehender Bestimmungen des späteren islamischen Erbrechts wurde. Testamentarische Verfügungen dieser Art über den Nachlaß und seine Aufteilung unter die Hinterbliebenen waren zwar auch dem arabischen Heidentum wohlbekannt[3]); im allgemeinen sind aber unter den heidnischen *waṣāyā* Anweisungen und

[1]) Für verschiedene Anregungen und Bemerkungen grundsätzlicher Art bin ich Herrn Prof. A. Falkenstein-Heidelberg sehr zu Dank verpflichtet.

[2]) Qurʾān (äg. Ausg.) 2,180—182; 240; 5,106—108; 36,50.

[3]) Dies bestätigt Qur. 2,180. Ein gutes — legendarisches — Beispiel ist das Testament des Nizār b. Maʿadd nach Ṭabarī I 1108 f.: „Einige berichten, daß Nizār b. Maʿadd, als er im Sterben lag, seinen Söhnen ein Testament machte und seinen Besitz

2

AL-MANṢŪR

Early ʿAbbāsid Imperial Ideology and the Translation Movement

1. INTRODUCTION

The policies of the early ʿAbbāsid caliphs, and especially of al-Manṣūr (r. 754–75) and his son al-Mahdī (r. 775–85), are of paramount importance in the search for the origins of the Graeco-Arabic translation movement. It was they who initiated it as such; under the Umayyads before them, as mentioned in chapter 1.3, the various translation activities did not have the socially significant role played by the movement set into motion by the ʿAbbāsids. In the attempt to understand their motives, it is necessary to investigate the role played by the imperial ideology of the early ʿAbbāsid administration or, more specifically, the role played by the Zoroastrian Sasanian element in the formation of this ideology.

At the outset it must be remembered that the ʿAbbāsid dynasty came into power as a result of a civil war between rival factions of the house of the Prophet Muḥammad, what has been customarily referred to as the ʿAbbāsid revolution. The task that faced the early ʿAbbāsid rulers, and that was energetically addressed by al-Manṣūr, was, understandably, the reconciliation not only of former rivals, but also of the different interest groups that participated in the revolution, each for its own purposes, on behalf of the ʿAbbāsid cause. This reconciliation had to be effected both on the political and on the ideological level. The considerable historical research that has been conducted on the ʿAbbāsid revolution has sufficiently demonstrated that the success which al-Manṣūr and his successors had in keeping unified the newly formed state depended on their great abilities to form political coalitions with the different major factions, to convince them that their interests lay in the preservation of the ʿAbbāsid state, and to render politically irrelevant as well as to discredit ideologically those elements that they portrayed either as fringe or

extremist.[1] Alongside with this political accommodation, however, al-Manṣūr and his successors also had to legitimize, after a civil war, the ʿAbbāsid dynasty in the eyes of the various factions and therefore had to be mindful of their ideological appeasement. In this regard, the faction that needed to be satisfied the most was the coalition that was the most instrumental in bringing the ʿAbbāsids to power, the so-called "Persian" faction. This included primarily the Arab tribes that had moved to Ḫurāsān with the early conquests and who subsequently identified with the local populations, Persianized Arabs and Arameans who had lived before the rise of Islam under the Sasanian empire, Persians who had converted to Islam, and also Zoroastrian Persians – at the time of al-Manṣūr still the majority of the Persians – who eventually were forced to accept that the Arab conquests were irreversible.

It is now becoming increasingly apparent that the way in which the early ʿAbbāsid caliphs tried to legitimize the rule of their dynasty in the eyes of all the factions in their empire was by expanding their imperial ideology to include the concerns of the "Persian" contingent. This was done by promulgating the view that the ʿAbbāsid dynasty, in addition to being the descendants of the Prophet and hence satisfying the demands of both Sunnī and Shīʿī Muslims, was at the same time the successor of the ancient imperial dynasties in ʿIrāq and Iran, from the Babylonians through the Sasanians, their immediate predecessors. In this way they were able to incorporate Sasanian culture, which was still the dominant culture of large masses of the population east of ʿIrāq, into mainstream ʿAbbāsid culture. Al-Manṣūr was the architect of this policy.

2. AL-MANṢŪR AND THE ORIGINS OF THE GRAECO-ARABIC TRANSLATION MOVEMENT

Al-Manṣūr, the builder of Baghdad, the second ʿAbbāsid caliph and real founder of the ʿAbbāsid state and its policies that ensured it such remarkable longevity, is generally credited by Arabic authors with initiating and promoting the translation movement. This fact is not

1 For an understanding of these developments after the ʿAbbāsid revolution see Hugh Kennedy, *The Early Abbasid Caliphate*, London, Croom Helm, 1981, and in particular pp. 73ff.

Dimitri Gutas
Greek Thought, Arabic Culture. London - 1999,
s. 28-60
ON: 82306

Mansur el-Abbasi (119-121)

المنتخب من

تاريخ المنبجي

DİA İstanbul

تأليف

أغابيوس بن قسطنطين المنبجي
من القرن ٤ هـ/١٠ م.

انتخبه وحققه
أ.د. عمر عبد السلام تدمري

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi

Kayıt No. :	10384
Tasnif No. :	961.2 MUEN.M

دار المنصور
طرابلس - لبنان

مقالات الآباء [1]. وحرّموا اساسه [2] بن منصور الدمشقي، وغريغور القُبرسي [3]؛ ووضعوا قوانين كثيرة، وسمّوه الجمع السابع.

ولمّا بلغ عبدَ الله بن عليّ وفاةُ عبد الله بن محمد، ورأى غيبة عبد الله المنصور وأبي مسلم، طمع في المُلْك، وأخذ العربُ والأبناء الذين معه بالبيعة له، فبايعوه إلّا صالح بن عليّ أخوه، فإنّه لم يبايع له، وكان قد أراد الغزو. فلمّا طمع في المُلْك لم يَغْزُ [4]، ونهض إلى الجزيرة [5].

وكان بَحرَّان رجل يقال له « مقاتل » [6] ويُعرف بـ « العكّي » [7] ومعه جيوش كثيرة كان عبد الله المنصور أعدّهم لحفْظ مكانه إلى وقت رجوعه من الحجّ، فضبط حَرَّان، ولم يبايع عبدَ الله بن عليّ، فوافى [8] عبدُ الله بن عليّ حَرَّانَ، ونصب عليها العرَّادات، وحاربهم عليها أربعين يوماً، ثمّ طلبوا الأمان، فأمَّنهم، وفتحوا له بابَ المدينة [9].

فلمّا فتح عبد الله بن عليّ حَرَّان نهض يريد العراق، وكان يقدّم العربَ على أبناء خُراسان ويُؤثرهم في المراتب والكرامات، وبدأ يقتل العجم ويأخذ أموالهم يدفعها إلى / ٣٧٤ / العرب.

Ostrogorowski-P.153

(١)
(٢) هكذا في الأصل، ولم أتبيّن صحّته. وجاء في حاشية المطبوع، والدولة البيزنطية « يوحنّا ».
(٣) أنظر الدولة البيزنطية ١٩٠ و١٩١ ففيه البطريرك جرمانوس، وحنّا الدمشقي.
(٤) في الأصل « يغزو » وهو خطأ نحوي.
(٥) أنظر تاريخ الطبري ٧ / ٤٧٤.
(٦) في الأصل « مقابل » وهو تحريف.
(٧) في الأصل « العلّي » وهو تصحيف، والتصحيح من الطبري ٧ / ٤٧٠ فعة « مقاتل بن حكيم العكي ».
(٨) في الأصل « فوافا ».
(٩) تاريخ الطبري ٧ / ٤٧٥ (حوادث سنة ١٣٧ هـ) تاريخ اليعقوبي ٢ / ٣٦٥.

[خلافة أبي جعفر المنصور]

ثمّ إنّ عبد الله المنصور قدِم من مكة ومعه أبو مسلم، فدخل الكوفة، فخطب على منبرها، ودُعي له بالخلافة، وبايعه الناس.

وقد كان عيسى بن موسى قبل قدوم عبد الله المنصور جمع عرب المشرق وأبناء خُراسان، فقرأ عليهم وصيّة أبي العبّاس، وأعلمهم أنّ عبد الله المنصور هو المستخلف بعده، ووعظهم ووعدهم، وأخذ بيعتهم لعبد الله المنصور.

فلمّا وافى المنصور ألفى جنودَه سامعةً له، واستوى الملك المنصور، واستوثقت [1] له عُراه، فأمر أبا مسلم بالشخوص إلى المَوْصِل مع جيوش كثيرة للقاء عبد الله بن عليّ. وكان عبد الله يومئذ بقرقيسيا [2]. وبلغ عبدَ الله بن عليّ أنّ أبا مسلم قد فصل من الأنبار، وأنّه قد أخذ على طريق الموصل، فنزل عبد الله بن عليّ الفرات، وأخذ على الخابور، وسار إلى الموضع الذي يجتمع فيه نهر ماسح والخابور [3]، وسار على نهر ماسح حتى صار إلى نصيبين فنزل عليها، واجتاز أبو مسلم كأنّه يريد رأس عين، فطلب عبدَ الله بن عليّ. فلمّا بلغ أبو مسلم ترك طريق رأس العين، وانثنى راجعاً في طريق آخر حتى وافى [4] نصيبين فنزلها وأحال بين عبد الله بن عليّ وبينها، ولمّا علم عبد الله أنّ أبا مسلم أخذ نصيبين جبُن عنه قليلاً، وجعل كلّما انتقل من موضع إلى موضع يحيط بعسكره الخنادق والحَرَس، ويطرح الحَسَك، ثمّ دنا أحدهما من الآخر، ونشبت الحرب بينهما يوماً بعد يوم، فقُتِل من الفريقين خلق كثير.

فظهر في السماء آية مثل حربة من نار ممتدّة من الشرق إلى الغرب، وجعلت تمتدّ وتنقص، وكلّ ذلك يتمادى به حرب عبد الله بن عليّ.

---

(١) في الأصل « استوسعت » ولم يتنبّه المحقّق إلى التصحيف.
(٢) في الأصل « فرفسيا ».
(٣) الخابور : نهر كبير بين رأس عين والفرات من أرض الجزيرة (معجم البلدان ٢ / ٣٣٤).
(٤) في الأصل « وافا ».

تاريخ اليعقوبي

وهو تاريخ أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب
ابن واضح الكاتب العباسي المعروف باليعقوبي

تاريخ وفاته ٢٨٤ / ٨٩٧

المجلد الثاني

MANSUR el-ABBASI

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
Eşya No : 1398-2
Sınıf No : 930 YAK.T

دار صادر
بيروت

أيام أبي جعفر المنصور

هو عبد الله بن محمد بن عليّ ، وأمّه سلامة البربريّة ، وبويع في اليوم الذي توفي فيه أبو العباس ، وهو يوم الأحد لاثنتي عشرة ليلة خلت من ذي الحجّة ، ومن شهور العجم في حزيران ، سنة ١٣٦ .

وكانت الشمس يومئذ في السرطان درجة وعشر دقائق ، والقمر في الجوزاء سبع درجات وخمساً وأربعين دقيقة ، وزحل في الجدي ستّ عشرة درجة وخمسين دقيقة راجعاً ، والمشتري في الحمل سبعاً وعشرين درجة ، والمرّيخ في العقرب تسع عشرة درجة وأربعين دقيقة ، والزهرة في الثور خمس عشرة درجة وخمسين دقيقة ، وعطارد في السرطان إحدى عشرة درجة ، والرأس في السرطان درجة وخمسين دقيقة .

وكان أبو جعفر حاجّاً فأخذ له عيسى بن عليّ البيعة على مَن حضر من الهاشميّين والقوّاد بالأنبار ، ووافاه الخبر بذلك في طريق مكّة ، بعد وفاة أبي العبّاس بخمسة عشر يوماً ، فبايع أبو مسلم ومن حضر من الهاشميّين والقوّاد ، وكان الذي وافاه بالخبر محمد بن الحصين العبديّ ، فقال : أيّ موضع هذا ؟ قالوا : موضع يقال له زكيّة . قال : أمر يزكى إن شاء الله ! وبويع بالصّفيّة ، فقال : أمر يصفو لنا أعداد السنين ، وحُثّوا النّجاء .

وكان أبو العبّاس قبل وفاته قد كتب إلى عبد الله بن عليّ في غزو الصائفة ، وأمره بقطع الدرب ، فلمّا توفي أبو العباس كره عيسى بن عليّ ومن حضر من الأبناء أن يكتبوا إلى عبد الله بن عليّ ، فكتبوا إلى صالح بن عليّ وهو بمصر يعرفونه الحادثة في أبي العباس ، وما كان عهد به أبو العباس لأبي جعفر ، ومبايعتهم له ، واجتماعهم عليه ، وأمره أن يبايع ، ويصير إلى الشأم ، فيأخذ

s. 364-380 arasındadır.

البيعة على عبد الله .

وبلغ عبد الله الخبر ، وقيل : بعث عيسى بن عليّ ببيعة المنصور مع أبي غسّان يزيد بن زياد ، حاجب أبي العباس ، فلحقه وقد كان قطع الدرب إلى بلاد الروم ، فرجع حتى صار إلى دُلوك من أرض جند قنّسرين ، فأحضر حميد بن قحطبة الطائي وجماعة من القوّاد الذين كانوا معه ، فقال : ما تشهدون ان أمير المؤمنين أبا العباس قال : من خرج إلى مروان فهو ولي عهدي ، فشهدوا له بذلك . وبايعوا ، وبايع أكثر أهل الشأم له . وكتب إلى عيسى بن عليّ وغيره يعلمهم مبايعة من قِبَله من القوّاد وأهل الشأم له بصحّة عهد أبي العباس إليه ، وتوجّه يريد العراق ، فلمّا صار إلى حرّان وافى موسى ابن كعب عاملاً بها ، فعرّفه شهادة من اشهد الله أن أبا العبّاس جعله وليّ عهده ، فلمّا تحصّن بها حاصره أربعين يوماً . ثم أعطاه الأمان على أن يخرج عنها ويخلّي بينه وبينها ، وتوجّه يريد العراق .

فقدم أبو جعفر الكوفة غرّة المحرّم . فنزل الحيرة ، وصلّى بالنّاس الجمعة . ثم شخص إلى الأنبار ، إلى مدينة أبي العبّاس . فضمّ إليه أطرافه وخزائن أبي العباس ، وبلغه أمر عبد الله بن عليّ وتوجّهه إلى العراق . فقال لأبي مسلم : ليس لعبد الله ابن عليّ غيري . أو غيرك . فكره أبو مسلم ذلك . وقال : يا أمير المؤمنين ! إن أمر عبد الله بالشأم أقلّ وأذلّ ، وأمر خراسان أمر يجلّ خطبه . ثم انصرف أبو مسلم إلى منزله . وقال لكاتبه : ما أنا وهذان الرجلان . ثم قال : ما الرأي إلاّ أن أمضي إلى خراسان . وأخلي بين هذين الكبشين . فأيّهما غلب وكتب إلينا كتبنا إليه : سمعنا وأطعنا . فرأى أنّا قد أنعمنا وعملنا له عملاً . فقال له كاتبه : أعيذك بالله من أن تمكّن أهل خراسان من الطعن عليك ، وأن يروا أنّك نقضت أمراً بعد تأكيده . فقال : ويحك ! إنّي نظرت فيمن قتلتُ بالسيف صبراً سوى من قُتل في المعارك ، فوجدتهم مائة ألف من الناس ، فلا قليل من الله .

فلم يزل به كاتبه حتى أجاب أبا جعفر إلى الخروج ، وعسكر في خلق عظيم ،

جمهرة رسائل العرب

في

عصور العربية الزاهرة

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi

Mansur el-Abbasi (10-12)

الجزء الثالث

الشطر الأول من رسائل

العصر العباسي الأول

وهو يحوى رسائل العباسيين من أول خلافة السفاح إلى آخر خلافة المأمون

تأليف

أحمد زكي صفوت
وكيل كلية دار العلوم جامعة القاهرة سابقاً

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
Kayıt No. :
Tasnif No. :

المكتبة العلمية
بشارع الفجالة بمصر

غرق فى الفرات ، وهو يخوضه إلى ابن هبيرة ، فولّى أصحابه عليهم ابنه الحسنَ ابن قحطبة ، وحملوا على ابن هبيرة وهزموا عسكره ، فَلَحِقَ بمدينة وَاسِط[1] ، وتحصّن بها .

فلما تمت البيعة لأبى العباس السفّاح سنة ١٣٢ هـ ، وجّه أخاه أبا جعفر المنصور إلى واسط لقتال ابن هبيرة ، وكتب إلى الحسن بن قحطبة :

« إن العسكر عسكرك ، والقوّاد قوادك ، ولكن أحببتُ أن يكون أخى حاضراً ، فاسمع له وأطِعْ ، وأحسِن مُوَازَرَته ومُكَافَحَته[2] » .

فكان الحسنُ المدبِّرَ لذلك العسكر بأمر المنصور .

(تاريخ الطبرى ٩ : ١٤٧ ، والإمامة والسياسة ٢ : ١٠٤)

٢ — كتاب المنصور إلى ابن هبيرة

وروى أن يزيد بن عمر بن هُبَيرة أرسل إلى المنصور وهو محصور بواسط والمنصور يزأله : إنى خارج يوم كذا وكذا وداعيك إلى المبارزة فقد بلغنى تجبينك إياى ، فكتب إليه :

« يابن هبيرة ، إنك امرؤ متعدّ طَوْرَك ، جارٍ فى عِنان غَيِّك يَعدُك اللهُ ما هو مصدِّقُه ، ويمنّيك الشيطانُ ما هو مكذِّبُه ، ويقرِّب ما الله مباعِدُه ، فرُوَيْدًا يُتِمّ الكتابُ أَجَلَه ، وقد ضربتُ مَثَلى ومثلَك : بلغنى أن أسدا لقِىَ خِنزيراً ، فقال له الخنزير : قاتِلْنى ، فقال الأسد : إنما أنت خنزير ، ولستَ لى بكفء ولا نظير ، ومتى فماتُ الذى دعوتَنى إليه فقتلتك قيل لى : قتلتَ خنزيراً ، فلم أعتقِدْ[3] بذلك فخراً ولا ذكرا ، وإن نالنى منك شىء كان سُبَّةً علىّ ، فقال : إن أنت لم تفعل رَجَعت

(١) مدينة بالعراق اختطها الحجاج سنة ٨٣ بين البصرة والكوفة .
(٢) كافحه : وازره وعاونه . (٣) من اعتقد ضيعة ومالا : أى اقتناها .

إلى السباع فأعلمتها أنك نكِلْتَ[1] عنى ، وَجَبُنتَ عن قتالى ، فقال الأسد : احتمالُ عارِ كذبك أيسَرُ علىّ من لَطخ شاربى بدمك » .

(تاريخ الطبرى ٩ : ٣٠٣ والكامل لابن الأثير ٦ : ١٢)

٣ — كتاب أبى جعفر المنصور لابن هبيرة بالأمان

وحصر أبو جعفر المنصور ابن هُبيرة شُهوراً ، ثم جرت السُّفَرَاء بينهما بالصلح حتى جعل له أبو جعفر أمانا ، وكتب له به كتابا مكث ابن هبيرة يشاور فيه العلماء أربعين يوما حتى رَضِيه ، وأنفذه إلى أبى جَعفر ، فأنفذه أبو جعفر إلى أبى العباس ، فأمر بإمضائه[2] ، وهُوَ :

« بسم الله الرحمن الرحيم : هذا كتاب من عبد الله بن محمد بن على أبى جعفر وَلِىِّ أمر المسلمين ، لِيزيد بن هُبَيرة ومن معه من أهل الشام والعراق وغيرهم فى مدينة واسِط وأرضها من المسلمين والمعاهَدين ، ومن معهم من وزرائهم .

إنى أمَّنْتكم بأمان الله الذى لا إله إلا هو ، الذى يعلم سرائر العباد ، وَيَعْلَمُ ماتُخْفِى الصدورُ ، وإليه الأمرُ كلُّه ، أَمَاناً صادقا لايَشُوبه غِشٌّ ، ولا يخالِطُه باطِلٌ ، على أنفسكم وذَرَارِيِّكم وأموالكم ، وأعطيتُ يزيدَ بن عمر بن هبيرة ، ومَن أمَّنتُه فى أعلى كتابى هذا ، الوفاء بما جعلتُ لهم من عهد الله وميثاقِه الذى وَاثَقَ به الأمم الماضيةَ مِنْ خَلْقه ، وأخذ عليهم به أمره ، عهدا خالصا ، وذِمَّةِ الله وذمة محمد ، ومن مضى من خلفائه الصالحين ، وأسلافه الطيِّبين ، التى لايَسَعُ العبادَ نَقْضُهَا ، ولا تعطيلُ شىء منها ، ولا الاحتقارُ لها ، وبها قامت السمواتُ والأرض والجبال فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ منها ، تعظيما لها ، وبها حُقِنَت الدِّماء ، وذِمَّةِ رُوحِ الله وَكَلِمَتِهِ عيسى بن مريم ، وذمةِ إبراهيم ، وإسماعيل ، وإسحاق ، ويعقوب ، والأسْبَاطِ ، وأعطيتك ما جعلت لك من هذه العهود والمواثيق ولمن معك من المسلمين ، وأهل الذمة ، بعد استثمارى فيما

(١) أى جبنت . (٢) انظر تاريخ الطبرى ٩ : ١٤٤ .

منشورات
معهد تاريخ العلوم العربية والإسلامية

يصدرها
فؤاد سزكين

سلسلة ج
عيون التراث
المجلد ٤٦/٢٤

05 HAZIRAN 1991

مسالك الأبصار في ممالك الأمصار

تاليف

ابن فضل الله العمري
شهاب الدين أحمد بن يحيى
(توفي ٧٤٩هـ)

Mansûr el-Abbâsî, 104-115

السفر الرابع والعشرون

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
Kayıt No. : 9378-16
Tasnif No. : 910.297 FAZ.m

يصدره
فؤاد سزكين

بالتعاون مع
علاء الدين جوخوشا، إيكهارد نويباور

١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م
معهد تاريخ العلوم العربية والإسلامية
في إطار جامعة فرانكفورت - ألمانيا الاتحادية

مسالك الأبصار في ممالك الأمصار

السفر الرابع والعشرون

طبع بالتصوير
عن مخطوطة ١٥/٢٧٩٧ (ص١-٢٢٨)، أحمد الثالث
طوبقابي سراي، استانبول

وعقله وادابه وفصاحته ودماثة خلقه فحسده او مسلم
فامر سديفا فانشده

أظمأتنا بنو أمية حتى ما غبطنا مسوغا للحياة
كيف بالعفو عنهم وقديما قتلونا بالضرب والمثلات
ابن زيد وابن يحيى بن زيد ما لها من مصيبة وبرات
والامام الذي اصيب بحران امام التقى وراس الهداة
لا تزال الصدور الممة ما لم تنل من امية الثارات

فتنفس السفاح الصعداء ثم امر سليمان وابنيه فقتلوا ثم ان شاعرا
من بني امية صنع هذه الابيات وتلطف في ايصالها اليه وهي

ولقد ابصرت لو تنقضي عبرا والدهر ياتي بالعجب
اين زرقا عبد شمس اين هم اين اهل الباع منهم والحسب
كل سام الجد محمود الجدا واضح الغرة بدر منتخب
لم يكن اندبهم عندكم ما فعلتم يا لعيد المطلب
ان تحدوا الاصل منهم سفها يا لقومي للزمان المنقلب
ان هذا الدهر لا بد له بخيار الناس يوما ينقلب

فغض السفاح من فعله والان جانبه وقل غرب سطوته ومولده
سنة خمس ومايه وتوفي بالجدري سنة ست وثلاثين ومايه
وعمره احد وثلاثون سنة ومدته اربع سنين وتسع شهور وايام
وقبره بالانبار **ثم دولة المنصور** اخيه ابي جعفر
عبد الله بن محمد وكان منصور اللواء مقصور الراي على دفع اللاواء
لا ينثني عوده بالالتوا ولا يستجود عليه بالاحتوا لا يمل
طول الثوا ولا يلم برده على تاخير الدواء لا تزعجه تظافر الاشيا
والاسوا ولا تردعه تغاير الاهوا اوقع على مقاصده من مواطن

الانوا وابصر بمصالحه من نواظر الصحة عداوة الادوا لا
يفكر في عباد يهلكها لبلاد يملكها ولا يستاثر بدماء يسفحها
لنعماء يمنحها حتى توطدت قواعد ملكه وتوطنت فرايد الاقاليم
في سلكه فما اعجزه مرام ولا اعجزه حافر امر عن تمام ولم يكن في بيته
اقوى منه شكيمة ولا اورى زناد عزيمة ولا اغزر علما ولا اوفر
حلما الا انه كان منحلا لا يرشح له صلد تيدي ولا يفيض له بحر
بجدا ونجمت في مدته خوارج فرماها بغوايله وما راها حتى
شفى منها صدور مناهله فاستقام له غويها ودخل في ذمام طاعته
عصيها ومن نات عليه انهد اليها جيوشه فاوطاها احداثا واوطنها
اجداثا ثم بعث الى الاطراف فسدد ثغورها وشد شعورها وبنى
المدن ومدنها وسجن المعاقل وحصنها وكان لا يطمع في اهتبال عزته
واختلال اسرته فما لانت حصاته لماضغ ولا هانت حصانته
على رايغ فلم يتخلص من قبضته نازغ ولا قصده الا من عاد بقلب ملان فارغ
ودام الملك في بنيه تتوارثه وينتقل اليهم عنه موارثه وهاهم الى اليوم
في بقايا نعمه التي احرزها وذخايره وهي الخلافة التي في بيته كنزها
وهو داهية القوم وقلبته الاحوال اكثر من كل بني ابيه واضطر
في دولة بني امية الى انه قصد شيعتهم بالعراق فمر في طريقه
بقصر خالد بن عبد الله القسري فلما راه خالد ولم يكن يعرفه طالبه
وساله عن نسبه واين يريد فاخفى نسبه وقال اني اريد العراق لدين
علي وحقوق لزمتني فامر له بمال جليل واعاده فراعاها له ابو جعفر
فلما افضت اليه الخلافة رد على ال جعفر نعمتهم والجاته الضرورة الى انه
تزوج امراة من الازد واكرى نفسه مع الملاحين يمد في الحبل واولد
تلك الامراة ولدا كتب في دولة ابي جعفر عند ابي ايوب المورياني وهو

B7.39

Türkiye Diyanet Vakfı
Kütüphanesi
İslâm Ansiklopedisi

Dia için tarandı.

خزائن الكتب القديمة

في العراق

منذ أقدم العصور حتى سنة ١٠٠٠ للهجرة

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi

Kayıt 4988
Tasnif No. : 016 AWW.H

تأليف
كوركيس عوّاد

دار الرائد العربي
بيروت ـ لبنان
1986 - 1406

30 EYLÜL 1991

Mansûr, 103-105

ولقد وقفنا على أخبار يسيرة تخصّ خزائن الخلفاء ، إلا انها لا تشير إلى زمن خليفة ما ، نرى في ايرادها هاهنا فائدة :

فذكر البشاري المقدسي قائلاً : « ووجدت في بعض خزائن الخلفاء ، ان المنصور أنفق على مدينة السلام، أربعة آلاف ألف وثمانمائة وثلاثة وثلاثين درهماً »[١].

وأشار المسعودي إلى أنه « عُرض على المهتدي دفاتر خزائن الكتب ، فاذا على ظهر بعضها هذه الأبيات ، قالها المعتز بالله وكتبها بخطه ، وهي ... »[٢].

وأغلب الظن ان الخزائن المشار إليها في كلام المسعودي كانت خزائن كتب الخلفاء ببغداد .

ولقد انحلّ أمر هذه الخزائن بانحلال الخلافة وتبعثرت كتبها . ولاشك ان مجيء المغول إلى بغداد كان من أشد الضربات عليها ، فبعضها نُقل وبعضها اغرق. ذكر ابن الساعي ان المغول حين سقوط بغداد بيدهم سنة ٦٥٦ هـ (١٢٥٨ م) « بنوا اسطبلات الخيول وطوالات المعالف بكتب العلماء عوضاً عن اللبن »[٣].

وقال ابن الفوطي ان في سنة ٦٦٢ هـ (١٢٦٣ م)، « وصل نصير الدين محمد الطوسي إلى بغداد ، لتصفح الأحوال والنظر في أمر الوقوف ، والبحث عن الأجناد والمماليك ، ثم انحدر إلى واسط والبصرة ، وجمع من العراق كتباً كثيرة لأجل الرصد ... »[٤].

والمراد بالرصد ، رصد مراغة الذي أنشأه نصير الدين الطوسي في أيام هولاكو . ولا نجانب الصواب في القول ان قسماً من هذه الكتب المنقولة ، كان مما اشتملت عليه خزائن الخلفاء .

وذكر الصفدي في هذا الصدد ، ان نصير الدين الطوسي « ابتنى بمدينة

(١) أحسن التقاسيم (ص ١٢١) .
(٢) مروج الذهب للمسعودي (٨ : ٢٧ طبعة باريس) .
(٣) مختصر أخبار الخلفاء المنسوب لابن الساعي (ص١٢٧ ، بولاق ١٣٠٩ هـ) .
(٤) الحوادث الجامعة (ص ٣٥٠) .

مراغة قبة ورصداً عظيماً ، واتخذ في ذلك خزانة عظيمة فسيحة الأرجاء وملأها من الكتب التي نُهبت من بغداد والشام والجزيرة ، حتى تجمع فيها زيادة على أربعمائة ألف مجلد »[١].

ونوّه ابن كثير بما آل الكتب التي كانت ببغداد، قال في حوادث سنة ٦٥٧ هـ (١٢٥٨ م) ان نصير الدين الطوسي عمل الرصد بمدينة مراغة « ونقل اليه شيئاً كثيراً من كتب الأوقاف التي كانت ببغداد »[٢].

ولقد أشار بعض المؤرخين المتأخرين ، إلى ما انتهت اليه خزانة الخلفاء من مصير يؤسف له. قال القلقشندي في صفة هذه الخزانة : «ويقال ان أعظم خزائن الكتب في الاسلام ، ثلاث خزائن . إحداها : خزانة الخلفاء العباسيين ببغداد فكان فيها من الكتب مالا يحصى كثرةً ، ولا يقوم عليه نفاسة ، ولم تزل على ذلك إلى أن دهمت التتر بغداد ، وقتل ملكهم هولاكو المستعصم آخر خلفائهم ، فذهبت خزانة الكتب فيما ذهب ، وذهبت معالمها واعفيت آثارها »[٣].

ثم تكلم على الخزانتين الاخريين ، وهما خزانة الفاطميين بمصر، وخزانة خلفاء بني أمية بالاندلس .

خزانة المنصور

أبو جعفر المنصور ، باني مدينة بغداد وثاني خلفاء بني العباس ، من أعاظم الخلفاء العباسيين . تولى الخلافة نيفاً وعشرين سنة (١٣٦ ـ ١٥٨هـ = ٧٥٤ ـ ٧٧٥ م) . وكانت له خزانة كتب فيما يؤخذ مما أورده الخطيب البغدادي في ترجمة محمد بن اسحاق صاحب السيرة ، المتوفى في أواسط المائة الثانية للهجرة .

(١) الوافي بالوفيات (١ : ١٧٩ طبعة ريتر . استانبول ١٩٣١) .
(٢) البداية والنهاية (١٣ : ٢١٥) .
(٣) صبح الأعشى (١ : ٤٦٦) وانظر مفتاح السعادة (١ : ٢٤٠) .

مشاهير اسلام

محرری : حمید وهبی | جزؤ ۳۹ | طابع وصاحبی : مهران

Mansur el-Abbasi
(733-1260)

{ابو جعفر المنصور}

(ابو جعفر المنصور عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس) خلفای عباسیه‌نك ایکنجیسی اولان برحکمدار جلادت شعاردر .

قهرمان بی مدانی (ابو مسلم خراسانی) نك صدمهٔ صواعق قهریله رهین اندراس اولان مبنای دولت امویه‌نك انقاضی اوزرینه قوریلان دولت عباسیه‌نك اساس اداره‌سنی توثیق وتشیید خصوصنده برنجی خلیفه بولنان (عبد الله السفاح) ك همت واقدامی غیر منکر اولمقله برابر زمان سلطنتی ازالهٔ اغتشاشات متباقیه و تدمیر خصمای اقبال کبی اشتغالات مزعجه ایله کذران ایتمش

Türkiye Diyanet Vakfı
Kütüphanesi
İslâm Ansiklopedisi

MANSUR el ABBASI
(31-47)

DİA için tarandı
Ahmet Yücel

دراسات في تاريخ الخلافة العباسية

العصر العباسي الأول مع الامارات
العربية الاسلامية في المشرق والمغرب

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
Sayı
Tasnif No.: HAM.D

تأليف

الدكتور رشيد عبد الله الجميلي

أستاذ التعليم العالي بكلية الآداب والعلوم الانسانية ـــ الدار البيضاء
والجامعة المستنصرية ـــ بغداد

مكتبة المعارف
للنشر والتوزيع
ص.ب: 239 ـ الرباط
الهاتف: 265.24

الطبعة الاولى
1984

خلافة ابي جعفر المنصور
136 ـــ 158 هـ :

كان ابو جعفر يؤدي فريضة الحج في مكة حين بلغه وفاة اخيه ابي العباس ، وكان عمه عيسى بن علي قد اخذ له البيعة طبقا لوصية ابي العباس، فعاد مسرعا الى الكوفة فوصلها في غرة المحرم من سنة 136 هـ ، ونزل الحيرة، وصلى بالناس الجمعة ، ثم سار الى الانبار وضم اليه خزائن أبي العباس [61] ويعتبر ابو جعفر المنصور من وجهه نظر المؤرخين المؤسس الحقيقي للدولة العباسية، فقد تمكن بفضل ما عرف به من « الحزم وصواب الرأي وحسن السياسة » وامتداد الحكم أن يوطد اركان الدولة العباسية على اسس قوية هيأت للخلفاء من بعده الاحتفاظ بالحكم كل تلك المدة الطويلة [62].

أولا ـــ المشاكل والاحداث الداخلية :

1 ـــ ثورة عبد الله بن علي العباسي [63]

لم يبايع عبد الله بن علي ابا جعفر المنصور بالخلافة مدعيا أن ابا العباس كان قد عهد اليه بالخلافة حين ارسله لقتل مروان بن محمد ، وقد اشار المسعودي الى ذلك فقال ان أبا العباس جعل (ولاية العهد لمن انتدب لقتل مروان)[64] ، وكان عبد الله أنذاك بحران من ارض الشام ، فاعلن خروجه على المنصور وطلب من الجند أن يبايعوه بالخلافة وكان معظمهم من الخراسانيين، فحاول المنصور استمالتهم مستعينا بابي مسلم الخراساني، وروى الطبري ان المنصور أبدى مخاوفه

(61) اليعقوبي ، ج 2 ص 365
(62) المسعودي ، مروج الذهب ج 2 ص 245 ـــ 246
(63) هو عبد الله بن علي بن محمد بن عبد الله بن العباس.
(64) المسعودي، مروج ج 3 ص 302.

Türkiye Tarihi Kurumu
Kayıt No: 2206-2
Tasnif No: 956.2012 HUD.M

Dia 25
Tarih Mansur el Abbas
53-86

محاضرات

تاريخ الأمم الإسلامية

(الدولة العباسية)

تأليف المرحوم
الشيخ محمد الخضري بك
المفتش بوزارة المعارف
ومدرس التاريخ الإسلامي بالجامعة المصرية

دار المعرفة
بيروت. لبنان

من السفاح أن يناله وأكثر فى ذلك وكان السفاح يوافقه لولا خوفه من الخراسانية أن يعيدوا الحرب جذعة. وعبد الله بن على كان يطمع أن تكون الخلافة له بعد السفاح لما له من سابق الخدمة فى تأسيس الدولة وأنه الذى قام بهزيمة مروان وقطع دابر بنى أمية وكان يخاف أن يفوز بها أبو جعفر. فكانت هذه الأفكار سبباً فى حوادث جسام سيمر بكم ذكرها.

أراد أبو مسلم القدوم من مرو على السفاح فكتب إليه يستأذنه فى الحج وأذن له ولما كان السفاح لا يميل إلى تولية أبى مسلم موسم الحج أرسل إلى أخيه أبى جعفر يأمره أن يستأذنه فى الحج ففعل وأذن له وبطبيعة الحال ولاه الموسم ولم يكن لأبى مسلم أن يظهر اشمئزازه من تقدم أبى جعفر عليه وإن كان قد قال شيئاً من ذلك لبعض خاصته حيث قال أما وجد أبو جعفر عاما يحج فيه غير هذا.

ولما وصل أبو مسلم الأنبار قال له السفاح لولا أن أبا جعفر أرسل إلى يستأذننى فى الحج هذا العام لوليتك الموسم. وقد حج فى هذا العام وهو سنة ١٣٦ فحلان ومرا من طريق واحدة يقدم أحدهما الآخر وكان أبو مسلم يظهر من قوته وكرمه فى الطريق مايزيد فى حسد أبى جعفر له وكان ذلك من متممات عزمه على الفتك به.

كان معظم الولاة للسفاح من أعمامه وبنى أعمامه. وكان فى عهده من الاصلاح الداخلى ضرب المنار والأميال من الكوفة إلى مكة وكانوا يمسحون الأرض بالذراع الهاشمية وعند تمام الميل يكتبون عليه كلمة واحد ثم اثنين وهكذا وقد جعلوا فى الطريق مناراً به يأمن السارون الضلال فى تلك الفيافى وهو عمل عظيم.

وكانت قاعدة الخلافة فى عهد السفاح الكوفة أولا ثم انتقل منها إلى الحيرة ثم انتقل أخيراً إلى الأنبار ونقل إليها دواوينه وهى التى بات فيها.

ولايه العهد

فى سنة ١٣٦ عقد السفاح لأخيه أبى جعفر الخلافة من بعده وجعله ولى عهد المسلمين ومن بعد أبى جعفر عيسى بن موسى بن محمد بن على وكتب العهد بذلك وصيره فى ثوب وختم عليه بخاتمه وخواتيم أهل بيته ودفعه إلى عيسى بن موسى وقد ابتدأ السفاح بفعله هذا الغلطة الشنيعة التى سبق بها فى عهد بنى أمية وهى تولية اثنين العهد وكانت من أسباب ما آصاب بنى أمية من الخلاف والفرقة.

وفاة السفاح:

أصيب السفاح بالجدرى وهو بالأنبار وتوفى بها فى ١٣ ذى الحجة ١٣٦ ودفن بالأنبار فى قصره وبلغت وفاته أبا جعفر وهو عائد من حجته.

---

٢ ـ المنصور

هو أبو جعفر عبد الله بن محمد بن على وأمه أم ولد اسمها سلامة ولد بالحميمة سنة ١٠١ ولما انتقل أبو العباس من الحميمة إلى الكوفة كان فيمن معه. ولما أفضت الخلافة إلى أبى العباس كان عضده الأقوى وساعده الأشد فى تدبير الخلافة وفى السنة التى توفى فيها أبو العباس عقد العهد لأخيه أبى جعفر وكان إذ ذاك أميراً على الحج ثم توفى السفاح وأبو جعفر بالحجاز فأخذ البيعة له بالأنبار ابن أخيه عيسى بن موسى وكتب إليه يعلمه وفاة السفاح والبيعة له فلقيه الرسول بأحد المنازل عائداً بعد انتهاء الحج. وقد تمت البيعة له فى اليوم الذى توفى فيه أخوه (٨ يونيه سنة ٧٥٤) واستمر خليفة إلى أن توفى يوم الاحد سابع ذى الحجة سنة ١٥٨ (٨ أكتوبر سنة ٧٧٥) فكانت خلافته ٢٢ سنة هلالية إلا ستة أيام.

وكان يعاصره فى الأندلس عبد الرحمن الداخل بن معاوية بن هشام بن عبد الملك (١٣٨ ــ ١٧٢).

ويعاصره فى فرنسا بابن بيراف ثم شرلمان (٧٦٨ ــ ٨١٤) ويعاصره فى مملكة الروم بالقسطنطينية قسطنطين الخامس.

الاحوال لعهد المنصور

توفى المنصور الخلافة ولم تكن قد توطدت دعائمها ولم يكن يخاف عليها من الدولة البائدة دولة الأمويين لأنه لم تبق لهم بقية يخاف منها وإنما كان الخوف ينتاب المنصور من ثلاث جهات:

الأولى: منافسة عمه عبد الله بن على له فى الامر لما كان له من نباهة الذكر فى بنى العباس ولأنه كان يدبر أمر جيوش الدولة من أهل خراسان وأهل الشام والجزيرة

جمهرة رسائل العرب

فى

عصور العربية الزاهرة

Mansur el-Abbasi
(368-372)
Türkiye Diyanet Vakfı
Kütüphanesi
İslâm Ansiklopedisi

الجزء الرابع

الشطر الثانى من رسائل

العصر العباسى الأول

وهو يحوى رسائل العباسيين من أول خلافة المعتصم إلى استيلاء بنى بويه على بغداد سنة ٣٣٤ هـ

تأليف

أحمد زكى صفوت
وكيل كلية دار العلوم جامعة القاهرة سابقا

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
Kayıt No. :
Tasnif No. :

المكتبة العلمية
بيروت - لبنان

ووقّع إلى عامل تُظُلِّم منه : « وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً » .

وفى قوم شَكَوا غَرَق[1] ضِياعهم فى ناحية الكوفة :

« وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » .

ووقع إلى أبى سَلَمة الخَلَّال[2] ، وقد كتب إليه يستأذنه فى تولية قوم من الحاشية والشِّيعة :

« يا أبا سَلَمة ، ما أقْبَحَ بنا أن تكون لنا الدنيا ، وأولياؤُنا خَالُونَ من حسن آثارنا » !

ووقّع إلى ساعٍ : « تقرَّبْتَ إلينا بما باعَدَكَ عن الله ، ولا ثوابَ لمن خَالَفَ اللهَ » .

ووقع إلى أخيه فى بعض الجُناة : « إذا كان الحِلم مَفْسدةً ، كان العفو مَعْجزةً » .

المنصور

ووقّع المنصور فى كتابه إلى عبد الله بن على عمِّه[3] :

« لا تجمَلْ للأيَّام فىَّ وفيك نصيباً من حوادثها » .

ووقَّعَ إليه أيضا :

« اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ، وَمَا يُلَقَّاهَا إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلاَّ ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ » فاجعل الحظَّ لك دونى ، يكن لك كلُّه » .

---

(١) فى الأصل « حرق » وأراه محرفا .

(٢) هو أبو سلمة حفص بن سليمان الخلال ، أول وزير وزر لأول خليفة عباسى ، وقد فوض السفاح إليه الأمور ، وسلم إليه الدواوين ، وكان يقال له وزير آل محمد (كما كان يقال لأبى مسلم أمين آل محمد) ثم اتهم بانحرافه عن بنى العباس ، فتنكر له السفاح ، وكتب مع أخيه المنصور إلى أبى مسلم بخراسان ، يعلمه بما عزم عليه أبو سلمة من نقل الدولة عنهم ، وما يتخوف منه ، فبعث أبو مسلم قوما من أهل خراسان قتلوه وقالوا قتله الخوارج — انظر تاريخ الطبرى ٩ : ١٤٠ والفخرى ص ١٣٦ .

(٣) انظر ص ١٨ من الجزء الثالث .

ووقّع إلى عبد الحميد صاحب خُراسان :

« شكوتَ فأشكَيْناك[1] ، وعَتَبْتَ فأعتَبْناك[2] ، ثم خرجتَ عن العامَّة ، فتأهَّبْ لفِراق السلامة » .

ووقع إلى أهل الكوفة — وشَكَوا عاملَهم — :

« كما تكونوا يُؤَمَّر عليكم[3] » .

وإلى قوم تظلَّموا من عاملهم : « لاَ يَنَالُ عَهْدِى الظَّالِمِينَ » .

وفى قصة رجل شكا عَيْلةً[4] : « سَلِ اللهَ من رِزْقِه » .

وفى قصة رجل سأله أن يبنى بقريةٍ مسجدا : « فإن الصلاة على بُعْدِ ذلك ، أعظمُ لثوابك » .

وفى رواية أخرى :

ورفع رجل من العامَّة إليه رُقعةً فى بناء مسجد فى مَحَلَّته ، فوقع :

---

(١) أشكاه : أزال شكايته (وأشكاه أيضا : زاده أذى وشكاية ، ضد) .

(٢) أعتبه : أرضاه .

(٣) أخذه من قوله صلى الله عليه وسلم : « عمالكم كأعمالكم ، وكما تكونوا يولى عليكم » — انظر نهاية الأرب ٣ : ٣ — ذكروا أن بعض النحويين أعمل ما المصدرية حملا على أن المصدرية ، وخرج عليه هذا الحديث ، وقيل : لا حاجة إلى جعل « ما » هنا ناصبة ، بل الفعل بعدها مرفوع ، ونون الرفع محذوفة للتخفيف ، وقد سمع حذفها نثرا ونظما » جاء فى الحديث : « والذى نفس محمد بيده لا تدخلوا الجنة حتى تؤمنوا ، ولا تؤمنوا حتى تحابوا » وقال الشاعر :

أبيت أسرى وتبيتى تدلكى وجهك بالعنبر والمسك الذكى

وقيل : الكاف مختصرة من كى ، فهى الناصبة وما زائدة .

(انظر حاشية الصبان ٣ : ١٨٧ باب إعراب الفعل ، وحاشية الخضرى على ابن عقيل ٧ : ١٠٠) وجاء فى حاشية يس على التصريح ٢ : ٢٣٢ : « فى فتاوى الجلال السيوطى : مسألة : هل ورد فى الحديث « كما تكونون يول عليكم » ؟ الجواب : نعم ، رواه ابن جميع فى مجمعه من حديث الحسن ابن أبى بكرة ، وفيها بعد ذلك : أنه سئل عن لفظ حديث « كما تكونوا يولى عليكم » حذفت النون من تكونوا دون ناصب وجازم ، فأجاب : بأن هذا الحديث رواه البيهقى فى شعب الإيمان بلفظ كما تكونوا بلا نون ، وقد خرج على ثلاثة أوجه : أحدها أنه على لغة من يحذف النون دون ناصب وجازم ، الثانى : وهو رأى الكوفيين والمبرد أنه منصوب أوردوه شاهداً على مذهبهم أن « ما » تنصب ، الثالث : أنه من تغييرات الرواة » .

(٤) العيلة : الفقر ،

Not: Konu 13-27 sayfaları arasındadır

K-13

مُفكّرو الاسْلام
- ١ -

تأليف
البَارون كَارَّ دُوفُو

نقله الى العَربيَة
عَادل زعيتر
القاهرة 1979

Türkiye Diyanet Vakfı
... Kütüphanesi
5067
921
DOĞ.H

Mansur el-Abbasi

الخلفاء العباسيون العظام:

المنصور والرشيد والمأمون، الحركة العلمية في عهد المأمون

كان المنصور، الذي هو ثاني خلفاء الدولة العباسية [١] أميراً عظيماً جداً، فهو الذي أقام بغدادَ ليَجْعَلَها عاصمةَ الإمبراطورية بعد أن كانت دمشقُ عاصمة الدولة في عهد الأُمويين، وأقام المنصورُ فوق رَبْوةٍ مُشْرِفةٍ على الفرات قلعة الرَّافقةِ في مقابل الرَّقَّة، وعَزَّزَ وسائلَ الدفاع عن الكوفة والبصرة، وكان للأذواق الفارسية حُظْوةٌ في عهده، وأَكَبَّ الناس في خلافته على الآداب والطبِّ، ولا سيما علمُ الفلكِ، لأنه كان مُنَجِّماً، وسَطَعَ في هذا العصر، نجمُ الفقيهين العظيمين، أبي حنيفةَ ومالكِ بن أنسٍ، وقَسَا المنصورُ في حكمه على أسلافه، ومن ذلك ما رُوِيَ من خَبَر مجلس العلماء الذي عُقِدَ في منزله فدار الحديث فيه حَوْلَ خلفاء بني أمية وحَوْلَ سياستهم وأسباب سقوطهم، فتناول بالنقد كثيراً منهم، وأثْنَى على هشام بن عبد الملك، وقال مُضِيفاً: « وكان رجل القوم هشام، ولم تزل بنو أُميةَ ضابطين

---

(١) نذكر حَوْل تاريخ هؤلاء الخلفاء على سبيل المثال: كتاب الخلافة ونشوئها وانحطاطها وسقوطها لموير، الطبعة الثانية، لندن، ١٨٩٢، وكتابَ مروج الذهب للمسعودي، طبعة بر بيه دومينار وباڤه دوكورتي، باريس، سنة ١٨٦١ وما بعدها.

نشريات المعهد الهولندى للآثار المصرية والبحوث العربية
القاهرة : ١

الإنباء فى تاريخ الخلفاء

جمع
محمد بن على بن محمد المعروف بابن العمرانى
المتوفى فى حدود سنة ٥٨٠ هجرية

تحقيق
وتقديم ودراسة
الدكتور قاسم السامرائى

لايدن
١٩٧٣

خلافة أمير المؤمنين المنصور

هو أبو جعفر ، عبد الله بن محمد بن علىّ بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب ، وأمه أم ولد يقال لها سلامة البربرية . وكان يُعرف بعبد الله الطويل . وكان مولده بأيذخ من أعمال خوزستان فإن أباه كان قصد عبد الله بن معاوية [بن عبد الله] بن جعفر بن أبى طالب وهو والٍ على أصفهان مّن قبل بنى أمية(٦٨) ليستميحه ومعه أمه فولد هناك(٦٩) . ووصل إليه الخبر بوفاة أخيه السفاح وهو عائد من مكة وأمير الحاج أبو مسلم وكان ضميمة إلى أبى مسلم وكان إذا دخل على أبى مسلم لاينهض له ولا يوفيه حق كرامته . وكان الخبر بموت أبى العباس وصل إلى أبى مسلم أولا فاستشعر من أبى جعفر لأنه ولى العهد فتقدم قبله إلى صوب العراق وكاتبه من الطريق يخبره بوفاة أخيه وكان عنوان الكتاب: « من أبى مسلم إلى أبى جعفر » ولم يخاطبه فيه بالخلافة فاحتقد المنصور هذه الأشياء عليه . وكان المنصور عالما عاقلا روايا للأحاديث أديبا شاعرا . وكان يقول : إذا مدّ عدوّك إليك يده فاقطعها فإن لم تقدر على قطعها فقبّلها(٧٠) . وكان يقول : لا يقوم الملك إلا بأربع كما لا يقوم هذا السرير إلا بقوائمه الأربع . قيل له : وما هى يا أمير المؤمنين ؟ قال : قاضٍ لا تأخذه فى الله لومة لائم ، وصاحب شرطة ينتصف للضعيف من القوى [١٤ أ] ، وصاحب خراج يستوفى لى ولا يظلم الرعية فإنى مستغن عن ظلمهم ، ثم قال : آه ومن لى بالرابع وهو صاحب بريد يعرّفنى أخبار هؤلاء على الصحة(٧١) .

وحكى(٧٢) المنصور قبل وصول الأمر إلى بنى العباس قال : « رأيت فى نومى أيام حداثتى كأنّا حول الكعبة ، أنا وأخى أبو العباس وعمى عبد الله بن علىّ وإذا منادٍ ينادى من داخل الكعبة بصوت عال : أبو العباس! فقام أخى ودخل ثم خرج وبيده لواء أسود إلا أنه كان قصيرا على قناة قصيرة ومضى . ثم نودى : أبو جعفر! فنهضت أنا وقام عبد الله عمى ورائى فلما وصلت إلى باب الكعبة تقدم ليدخل قبلى فدفعته عن الدرجة فسقط إلى أسفل ودخلت الكعبة فإذا رسول الله ـ صلى الله عليه وسلم ـ

١-٥

محاضرات

تاريخ الأمم الإسلامية

(الدولة العباسية)

Mansur (53-54)

تأليف المرحوم
الشيخ محمد الخضري بك
المفتش بوزارة المعارف
ومدرس التاريخ الإسلامي بالجامعة المصرية

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kayıt 3390
Tasnif No. : 956.3013 HUD.M

دار المعرفة
بيروت. لبنان

من السفاح أن يغتاله وأكثر فى ذلك وكان السفاح يوافقه لولا خوفه من الخراسانية أن يعيدوا الحزب جذعة . وعبد الله بن على كان يطمع أن تكون الخلافة له بعد السفاح لما له من سابق الخدمة فى تأسيس الدولة وأنه الذى قام بهزيمة مروان وقطع دابر بنى أمية وكان يخاف أن يفوز بها أبو جعفر . فكانت هذه الأفكار سبباً فى حوادث جسام سيمر بكم ذكرها .

أزاد أبو مسلم التقدوم من مرو على السفاح فكتب إليه يستأذنه فى الحج وأذن له ولما كان السفاح لا يميل إلى تولية أبى مسلم موسم الحج أرسل إلى أخيه أبى جعفر يأمره أن يستأذنه فى الحج ففعل وأذن له وبطبيعة الحال ولاه الموسم ولم يكن لأبى مسلم أن يظهر اشمئزازه من تقدم أبى جعفر عليه وإن كان قد قال شيئاً من ذلك لبعض خاصته حيث قال أما وجد أبو جعفر عاما يحج فيه غير هذا .

ولما وصل أبو مسلم الأنبار قال له السفاح لولا أن أبا جعفر أرسل إلى يستأذننى فى الحج هذا العام لوليتك الموسم . وقد حج فى هذا العام وهو سنة ١٣٦ فحلان ومرا من طريق واحدة يقدم أحدهما الآخر وكان أبو مسلم يظهر من قوته وكرمه فى الطريق مايزيد فى حسد أبى جعفر له وكان ذلك من متممات عزمه على الفتك به .

كان معظم الولاة للسفاح من أعمامه وبنى أعمامه . وكان فى عهده من الاصلاح الداخلى ضرب المنار والأميال من الكوفة إلى مكة وكانوا يمسحون الأرض بالذراع الهاشمية وعند تمام الميل يكتبون عليه كلمة واحد ثم اثنين وهكذا وقد جعلوا فى الطريق مناراً به يأمن السارون الضلال فى تلك الفيافى وهو عمل عظيم .

وكانت قاعدة الخلافة فى عهد السفاح الكوفة أولا ثم انتقل منها إلى الحيرة ثم انتقل أخيراً إلى الأنبار ونقل إليها دواوينه وهى التى بات فيها .

ولايه العهد

فى سنة ١٣٦ عقد السفاح لأخيه أبى جعفر الخلافة من بعده وجعله ولى عهد المسلمين ومن بعد أبى جعفر عيسى بن موسى بن محمد بن على وكتب العهد بذلك وصيره فى ثوب وختم عليه بخاتمه وخواتيم أهل بيته ودفعه إلى عيسى بن موسى وقد ابتدأ السفاح بفعله هذا الغلطة الشنيعة التى سبق بها فى عهد بنى أمية وهى تولية اثنين العهد وكانت من أسباب ما آصاب بنى أمية من الخلاف والفرقة .

وفاة السفاح :

أصيب السفاح بالجدرى وهو بالأنبار وتوفى بها فى ١٣ ذى الحجة ١٣٦ ودفن بالأنبار فى قصره وبلغت وفاته أبا جعفر وهو عائد من حجته .

---

٢ ـ المنصور

هو أبو جعفر عبد الله بن محمد بن على وأمه أم ولد اسمها سلامة ولد بالحميمة سنة ١٠١ ولما انتقل أبو العباس من الحميمة إلى الكوفة كان فيمن معه . ولما أفضت الخلافة إلى أبى العباس كان عضده الأقوى وساعده الأشد فى تدبير الخلافة وفى السنة التى توفى فيها أبو العباس عقد العهد لأخيه أبى جعفر وكان إذ ذاك أميراً على الحج ثم توفى السفاح وأبو جعفر بالحجاز فأخذ البيعة له بالأنبار ابن أخيه عيسى بن موسى وكتب إليه يعلمه وفاة السفاح والبيعة له فلقيه الرسول بأحد المنازل عائداً بعد انتهاء الحج . وقد تمت البيعة له فى اليوم الذى توفى فيه أخوه (٨ يونيه سنة ٧٥٤) واستمر خليفة إلى أن توفى يوم الاحد سابع ذى الحجة سنة ١٥٨ (٨ أكتوبر سنة ٧٧٥) فكانت خلافته ٢٢ سنة هلالية إلا ستة أيام .

وكان يعاصره فى الأندلس عبد الرحمن الداخل بن معاوية بن هشام بن عبد الملك (١٣٨ — ١٧٢) .

ويعاصره فى فرنسا بابن بيراف ثم شرلمان (٧٦٨ — ٨١٤) ويعاصره فى مملكة الروم بالقسطنطينية قسطنطين الخامس .

الاحوال لعهد المنصور

توفى المنصور الخلافة ولم تكن قد توطدت دعائمها ولم يكن يخاف عليها من الدولة البائدة دولة الأمويين لأنه لم تبق لهم بقية يخاف منها وإنما كان الخوف ينتاب المنصور من ثلاث جهات :

الأولى : منافسة عمه عبد الله بن على له فى الامر لما كان له من نباهة الذكر فى بنى العباس ولأنه كان يدبر أمر جيوش الدولة من أهل خراسان وأهل الشام والجزيرة

الدكتور جبرائيل سليمان جبّور
أستاذ شرف في الدائرة العربية في الجامعة الأميركية في بيروت

Mansur, (100-105)

الملوك والشعراء

13 MAYIS 1991

Türkiye Diyanet Vakfı
4927
892.7

منشورات دار الآفاق الجديدة بيروت

ومن يقل مثل هذا القول فهو شاعر . وليس من شك أن له غيره من الشعر ولكن يظهر أن أعماله غطّت على شعره . ومن الممتع أن نلاحظ أنه كان يحفظ بعض الأشعار التي سبق للشعراء الذين وفدوا عليه أن مدحوا بها بني أمية، فقد ذكروا أن أبا بجيلة دخل عليه وأستأذنه في الانشاد فقال له: لعنك الله ، ألست القائل لمسلمة ابن عبد الملك :

أمسلمةُ يا خيرَ نجلِ خليفـــةٍ ... ويا فارسَ الهيجا ويا جبلَ الأرضِ
شكرتك إن الشكر حبلٌ من التّقى ... وما كلّ من أوليتَه نعمةً يقضي
وألفَيْتُ لمّا أن أتيتُكَ زائـــراً ... عليّ لحافاً سابغَ الطولِ والعرضِ
ونَبّهتَ من ذكري وما كان خاملا ... ولكن بعضَ الذكر أنبهُ من بعض

ثم أمره بأن ينشد ، فأنشده أرجوزة يمدحه فيها ويقول :

كنّا أناساً نرهب الهلاكـــا ... ونركبُ الاعجازا والأوراكا
وكلّ ما قد مرّ في سواكـــا ... زور وقد كفّر هذا ذاكا [1]

وهذا يدل على حب السفاح للشعر وحفظه للأشعار حتى لو كانت في مدح أعدائه .

المنصور (٧٥٤ - ٧٧٥ م = ١٣٦ - ١٥٨ هـ)

وجاء بعد السفاح أخوه أبو جعفر المنصور . ولعلّ المنصور لنباهته وهيبته وشجاعته وحزمه ورأيه كسف ما لأخيه من مكانة وشهرة أو قول شعر ، فقد ذكروا عن المنصور أنه فحل بني العباس ، وأنه كان كامل العقل جيّد المشاركة في العلم والأدب ، وقد سمّي بدوره أبا الخلفاء لأن كل

(١) زهر الآداب ٤ : ٦٧ .

خلفاء بني العباس كانوا من نسله – أمّه بربرية ، وأم عبد الرحمان الداخل الأموي الذي هرب من السفاح ودخل الاندلس وأسس ملكاً هناك هي الأخرى بربرية ، فكانوا يقولون ملك الدنيا ابنا بربريتين ، المنصور وعبد الرحمان .

شرع علماء الحديث في عصره بتدوين الحديث ، وشرع هو ببناء مدينة بغداد المدورة ، وهو فيما زعموا أول من أوقع الفتنة بين العباسيين والعلويين ، وآذى فريقاً من العلماء منهم الامام أبو حنيفة . وخلع عمّه من ولاية العهد التي كان السفاح عهد اليه بها من بعد المنصور . وعهد المنصور إلى ولده المهدي . وقد دانت له الامصار في أقطار الشرق كلها والغرب ما عدا شبه جزيرة الاندلس التي أصبح يحكمها عبد الرحمان الداخل .

كان بخيلاً فيما يزعمون ، وكان ذكياً وبليغاً في أقواله ومحدّثاً ، فقد حدث عن أبيه عن جدّه عن ابن عباس عن النبي ، وكان فوق ذلك يحب الشعر ويوصي بحفظه وروايته . وذكروا أنه هو الذي دعا المفضل الضبي إلى جمع المفضليات التي تعدّ اليوم من أهم المجموعات الشعريّة وأوثقها ، قالوا : مرّ بالمهدي ابنه وهو ينشد المفضل قصيدة المسيّب مطلعها :

« أرحلت من سلمى بغير متاع »

فلم يزل واقفا من حيث لا يشعر به حتى استوفى سماعها . ثم صار إلى مجلس له وأمر باحضارهما . فحدث المفضل بوقوفه واستماعه لقصيدة المسيّب واستحسانه إياها ، ثم قال له : لو عمدت إلى أشعار الشعراء المقلّين واخترت لفتاك لكل شاعر أجود ما قال لكان ذلك صواباً ففعل المفضل [1] .

(١) ذيل الأمالي والنوادر ١٣١ – ١٣٣ .

جامعة القديس يوسف
كلية الآداب
والعلوم الإنسانية

حوليات

فرع الآداب العربيّة

(معهد الآداب الشرقيّة)

في تكريم

البروفسور الأبّ جان موريس فيّيه

IRCICA

المجلّد السادس - أ - بيروت ١٩٩١ - ١٩٩٢

ISSN 0250-9970

IRCICA LIBRARY

MADRASA-YA SULEYMAN
29 KASIM 1996

دور أبي جعفر المنصور في بناء الدولة العبّاسيّة

دكتوراه (اختصاص) في التاريخ
علي محمّد العربي

يعتبر أبو جعفر المنصور من مشاهير الخلفاء العباسيّين الذين ساعدوا على توطيد أركان الدولة العباسيّة.

ولد أبو جعفر عبدالله بن محمد بن علي العبّاسي عام ٩٥ هـ/ ٧١٤م. وكانت وفاته عام ١٥٨هـ/ ٧٧٥م. عن عمر ٦٣ سنة. وأمه سلامة بنت بشير - أم ولد - من نفزه. عاش وترعرع في قرية الحميمة من أرض الشام وتعلم القراءة والكتابة وحفظ أشعار العرب وحكمهم وقصصهم. وكان نشيط الحركة، حاد الذكاء، سريع الفهم. ألمّ بعلم النحو والتاريخ، وروى الحديث وتفقه في الدين. فنشأ فصيحًا بليغ اللسان. كان أسمر اللون عيناه واسعتان، له أبهة الملك. تلقب بعد خلافته بالمنصور. ولمّا انتقلت الدعوة الى أبيه كان صغيرًا. فلمّا بلغ سنّ الرشد وكمل عقله، أطلعه والده على أسرار الدعوة العبّاسية فأدرك خطورة الدور وأصبح من الدعاة النشيطين، وقام بدور السفير المتجوّل بالأمصار خفيةً يتّصل بالدعاة والأعوان، ويطّلع على أحوال الناس. فازداد خبرة واطلاعًا.

ولقد تعرض لملاحقة الأمويين مرات عديدة، واضطر للتنقل من مكان لآخر. وتمكن بعد عودته إلى الحميمة من تقديم تقرير مفصّل عن أحوال الناس الناقمين والساخطين على الحكم الأموي، فسرّ به والده. وقد تزوج أبو جعفر في تلك الأثناء مرّتين.

ولمّا لاحظ المنصور تعاطف الناس مع الدعوة شجّعه ذلك على الاستمرار والتجوال في الأقاليم كالشام ومصر والعراق وشمالي أفريقيا ومكة والمدينة وغيرها.

وبعد وفاة والده عام ١٢٤هـ/ ٧٤١م. عمل تحت إمرة أخيه الأكبر إبراهيم الإمام بهمّة ونشاط، وكثرت اتصالاته بالدعاة وبمن أراد. فاطمأن على مستقبل الدعوة التي انتشرت في الامصار كافةً.

وكان همزة الوصل بين الدعاة في الأقاليم وبين أخيه إبراهيم الإمام حتّى علم

الكامل

تأليف

الإمام أبي العبّاس محمّد بن يزيد المبرّد

(٢١٠ - ٢٨٥هـ)

حققه وعلّق عليه وصنع فهارسه

محمّد أحمد الدّالي

Dâr al-Fawanîd
3128-3
892.7
Mubar-K
Mansur el-Abbasi
1487-1501

المجلد الثالث

يُعَدُّ المُبَرِّدُ جَبَلاً في العِلْم، وإليه أفضتْ مَقالاتُ أصْحابِنا، وهو الذي نَقَلَها وقَرَّرَها وأجْرَى الفُرُوعَ والعِلَل والمقاييسَ عليها.

أبو الفتح بن جِنّي

مؤسسة الرسالة

ألفِ جَرِيبٍ[1] مَذْرُوعٍ[2].

***

(١) الجريب هو المزرعة أو مقدار معلوم الذراع والمساحة، ومذروع مقيسٌ.

(٢) زاد بعد هذا في هـ نصّاً طويلاً رأيت إثباته، وهو:

«وتحدَّثَ العتبيُّ قال: حدثني أبي عن أبي خالد عن أبيه قال: وجدتُ في كُتُب سفيانَ بنِ عمرِو بنِ عُتْبَةَ كتاباً إلى عمرٍو وعبدِالله ابْنَيْ عتبة، وكانا قَدِما على زيادٍ في خمسةٍ من أولاد أبي سفيانَ، فإذا الكتابُ: سلامٌ، أما بعدُ؛ فالزَمَا ما أنتما عليه، فقد بلغني عنكما فَضْلٌ، وآعلما أنَّ لكل شيءٍ زينَةً، وزينةُ الشرفِ العفافُ، وقد كُفِيتُما ما قَبْلَكُما فأَثِّلْ لكما، ووَلِيتُما أمرَ أنْفُسِكُما فقوما بما لديكما ولا تَقْعُدا به، فإنه مَن لم يَصِلْ شرفَ أبيه كان اللسانُ إليه أَسْرَعَ، وآتَّزِرا بالعفاف، وتَرَدَّيَا بالحِلم، وانْفِيَا عنكما الألسُنَ، ولا تَسْتَعْظِمَا عظيماً فإنَّكما أعظمُ منه، وعَوِّلاَ على عَمِّكما فإنّه أبوكما، وآستزيداني بالطاعة أَزِدْكُما، فإنَّ أحبَّكما إليَّ من اتَّبع أمري وحفظ نفسَه وكتب عمرو بن يزيد في سنة أربع وخمسين.

العُتْبِيُّ قال: حدثني أبي عن أبي خالد عن أبيه قال: قال سفيانُ بنُ عُتبة: لَمّا بلغتُ خمسَ عشرةَ سنةً قال أبي: قد انقطعتْ عنك شرائعُ الصِّبا، فاخْتَلِطْ بالخير تَكُنْ من أهله، ولا تُزايِلْهُ فتَبِينَ منه كلّه، ولا يَغُرَّنّك مَن اغترَّ فيك فمدحَك بخلافِ ما تَعْرِفُ من نفسك، فإنَّه ليس أحدٌ يقول في أحدٍ من الخير ما لا يَعْلم إذا رَضِيَ، إلاّ قال فيه من الشرِّ مثلَ ذلك إذا سَخِطَ، فاستأثِرِ الوَحْدةَ من جلساءِ السُّوء، ولا تَنْقُلْ حُسْنَ ظنِّي بك إلى غيره. قال سفيانُ: فوالله ما زال كلامُ أبي لي قِبْلَةً أَتَنَقَّلُ معها ولا أَتَنَقَّلُ عنها.

العتبيُّ قال: حدثني أبو أحمد المردانيُّ [كذا] عن رجل من بني ليثٍ قال: كتب معاوية إلى عتبةَ في عقوبةِ أقوامٍ يأمرُه أن لا يراجعه في ذلك، فكتب إليه عتبة: بالله على أداءِ حقِّكَ أستعينُ، وعليه في جميع أموري أتوكَّلُ، أنا مُقْتَدٍ بكتابك، ومُنْتَهٍ إلى أمرك، ومُتَّخِذُهُ إماماً ما أَمَّ الحَزْمَ، فإذا خالفه فعندها لم يَغِبْ أميرُ المؤمنين عنّا شَهِدْتُ، ولم يَرْجِعْ إليه ضررُ ما فعلتُ، وقد عَلِم مِن قبلُ أن ناري ذَكِيَّةُ الشَّعَلِ لمن عاداكَ، وجنابي أَحْلَى من العَسَل لمن والاكَ، فَثِقْ بذلك مِنِّي لهم وعليهم، واسْتَكْفِ الله لك الذي كفاني بك.

العتبيُّ قال: حدثني أبي عن هشامِ بنِ صالحٍ عن أبيه عن سعدِ القَصْرِ، وهو مولى عتبة بن أبي سفيان، قال: ولّاني عتبة أموالَه بالحجاز، فلما ودَّعتُه قال: يا سعد، تَعَهَّدْ صغيرَ مالي يَكْبُرْ، ولا تَجُفْ كبيرَه فيَصْغُرَ، فإنّه ليس يمنعني كبيرُ ما عندي عن إصلاح قليل مالي، ولا يمنعني قليلُ ما في يدي عن الصبر على كبير ما يَنُوبُني، قال سعد: فقدمتُ المدينة فحدثتُ بهذا الحديث رجالات قريش فمزَّقُوا بها الكُتُبَ إلى الوكلاء.

العتبيُّ قال: حدثني أبي عن أبي خالد عن أبيه قال: لَمّا استعمل يزيدُ بن معاويةَ سَلْمَ بن زيادٍ وأراد التسليم عليه قال له يزيدُ: إن أباكَ كَفَى أخاه عظيماً، وقد استكفَيْتُكَ صغيراً فلا تَتَّكِلَنَّ على عُذْرٍ مِنِّي، فقد اتكلتُ على كفاية منك، وإياك مِنِّي أن أقول أتاني منك، فلا تُرِحْ نفسَك، وادْأَبْ في أدنَى حَظِّك تَبْلُغْ أقصاه، واذكرْ في يومِكَ أحاديثَ غدك.

العتبيّ قال: خطب داود بنُ علي بن العباس قال: غدراً غدراً يا أَهْلَ الكفر والتبديل! أَلَمْ يَزَعْكُم الفتح المبينُ عن القول في أمير المؤمنين! الآنَ يا منابتَ الدِّمَنِ إذْ أصبح كثيرُ الكفر فيكم نطيحاً، ونابُه مفلولاً، مَشَيْتُمُ الضَّرَاءَ ودببتم الخَمَرَ، أَمَا ورُوحَيْ محمد والعباسِ لَئِنْ عدتم لِسَخَطاتِ القول لَأَحْصِدَنَّكُمْ بِظُبَةِ الهِنْدِيِّ، وما ذلك على الله بعزيزٍ» اهـ.

قال أبو العباس[1]: ونحن ذاكرونَ الرسائلَ بين أميرِ المؤمنينَ المنصورِ، وبين مُحَمَّدِ بنِ عبدِ الله بنِ حَسَنٍ العَلَوِيِّ، كما وَعَدْنَا في أول الكتاب[2]، ونختصرُ ما يجوز ذكره منه، ونُمْسِكُ عن الباقي، فقد قِيلَ: الراويةُ[3] أحدُ الشَّاتِمَيْنِ.

قال: لَمَّا خرجَ محمدُ بنُ عبد الله على المنصور كَتَب إليه المنصورُ:

بسم الله الرحمٰن الرحيم، من عبدِ الله عبدِ عبدِ الله أميرِ المؤمنين[4]، إلى محمد بن عبد [١/٣٠٢] الله، أمَّا بعدُ؛ فـ﴿إنَّما جَزاءُ الذينَ يُحارِبُونَ اللهَ ورسولَه ويَسْعَوْنَ في الأرضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أو يُصَلَّبُوا أو تُقَطَّعَ أيديهمْ وأَرْجُلُهم مِنْ خِلَافٍ أو يُنْفَوْا من الأرضِ ذلكَ لهم خِزْيٌ في الدُّنيا ولهم في الآخرةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. إلاَّ الذين تَابُوا مِنْ قَبْلِ أن تَقْدِرُوا عليهم فاعْلَمُوا أنَّ اللهَ غفورٌ رحيمٌ﴾[5] ولكَ عَهْدُ الله وذِمَّتُهُ وميثاقُهُ[6] وحقُّ نبيِّه محمدٍ ﷺ إنْ تُبْتَ من قَبْلِ أَنْ أَقْدِرَ عليك أن أُؤَمِّنَكَ

(١) «قال أبو العباس» من ف و ظ و س و هـ.

(٢) انظر ص ٦٤٩ - ٦٥٠.

(٣) في هـ: الراوية.

(٤) زاد في ف: المنصور.

(٥) سورة المائدة: ٣٣ - ٣٤.

(٦) في هـ: ولك ذكر الله وعقده وميثاقه.

SUCCESSION TO THE RULE IN ISLAM

WITH SPECIAL REFERENCE TO
THE EARLY 'ABBASID PERIOD

Mansur el-Abbasi

By
ANWAR G. CHEJNE

8280
956.301
CHE.S

★ BOOKS ALL SORTS :
Exported & Produced By :—
MALIK SIRAJUDDIN & SONS
Kashmiri Bazar, Lahore (8) Pakistan
Phones : (042) 52169—853431—311498

SH. MUHAMMAD ASHRAF
KASHMIRI BAZAR LAHORE (PAKISTAN)

Persian version of his work, aṭ-Ṭabarī stated that Abū Muslim instructed Abū Salimah[6] to select a caliph from among the Hāshimites, and he selected as-Saffāḥ as the worthiest candidate.[7] Al-Ya'qūbī[8] however, says that prior to as-Saffāḥ's proclamation Abū Salimah had tried to persuade an 'Alid to assume the throne. At any rate, when as-Saffāḥ became caliph, Abū Muslim remained the virtual ruler over the territory conquered by him in the East. As-Saffāḥ did not only accept his authority, but also had to ask his approval for any important administrative act.[9] Abū Muslim's prominence continued during the entire reign of as-Saffāḥ. It was regarded with grave concern by as-Saffāḥ's brother, al-Mansūr. He thought that as long as Abū Muslim lived, as-Saffāḥ was not secure in his position.[10]

Just before his death, as-Saffāḥ nominated his brother al-Manṣūr and his nephew 'Īsā b. Mūsā as his successors. At that time, al-Manṣūr was conducting the pilgrimage together with Abū Muslim. Al-Ya'qūbī makes no reference to this nomination. Aṭ-Ṭabarī[11], on the other hand, has the following account :

> " In this year (136/754) Abū-l-'Abbās 'Abdallāh b. Muḥammad b. 'Alī appointed his brother Abū Ja'far[12] to the Caliphate after him, and made him the heir-apparent of the Muslims; he made 'Īsā b. Mūsā b. Muḥammad b. 'Alī the successor after Abū Ja'far. He committed the will in writing, put it in cloth, sealed it with his ring and the rings of his House and delivered it to 'Īsā b. Mūsā."

2.—*Al-Manṣūr.*[13]

When as-Saffāḥ died, 'Īsā b. Mūsā took the oath of allegiance to al-Manṣūr from all the Hāshimites and army commanders he could reach, and despatched a messenger to al-Manṣūr, who was on his way from Mecca, informing him of the death of his brother and of his proclamation as caliph. Abū Muslim and the Hāshimites and army

commanders who were accompanying al-Manṣūr rendered the oath of allegiance to him.[14]

His accession was contested. Upon his arrival in al-Kūfah, al-Manṣūr learned that his uncle 'Abdallāh b. 'Alī had proclaimed himself caliph with the concurrence of some generals from Khurāsān, Syria, and the Jazīrah.[15] 'Abdallāh felt entitled to the throne on the basis of as-Saffāḥ's statement that whoever pursued and killed Marwān II should be his successor.[16] His position in the family made him a dangerous rival for al-Manṣūr. Thus, al-Manṣūr was forced to use the help of Abū Muslim, the man he most disliked. Abū Muslim was at first somewhat uncertain as to whether he should comply with al-Manṣūr's request,[17] but then fought 'Abdallāh b. 'Alī for about six months and compelled him to flee to al-Baṣrah where he remained in exile for some time. He came out later on and rendered the oath of allegiance to al-Manṣūr.

Immediately after al-Manṣūr had secured his throne, he started to consolidate his position by assassinating Abū Muslim. This happened in the beginning of 755. From this time on, al-Manṣūr assumed absolute power. As early as 758, al-Manṣūr appointed his son al-Mahdī, a boy about sixteen years old, governor of Khurāsān,[18] a province which since Sassanian times was usually governed by a crown prince.[19] His motive soon became very clear. Al-Manṣūr planned to appoint al-Mahdī his successor but had to go about it slowly. Though the 'Alids recognized al-Manṣūr's Caliphate, they were unlikely to go along with his project. Al-Manṣūr's uncle 'Abdallāh who had contested his authority was still alive and had many brothers and relatives behind him. And, in particular, there was 'Īsā b. Mūsā who would not be willing to give up his right to the Caliphate.

In 762, al-Manṣūr sent 'Īsā b. Mūsā on a successful expedition against the insurgent Ḥassanids Muḥammad and Ibrāhīm.[20] In 764, he eliminated his uncle 'Abdallāh. Now, he was free to turn to 'Īsā. There are many versions of the methods al-Manṣūr used to persuade his

04 TEMMUZ 1992

INSTITUT FRANÇAIS DE DAMAS

Ebu Cafer
Mansur (30390)

MALAKE ABIAD

CULTURE ET ÉDUCATION ARABO-ISLAMIQUES AU ŠĀM

PENDANT LES TROIS PREMIERS SIÈCLES DE L'ISLAM

D'après « *Tārīḫ Madīnat Dimašq* »
d'Ibn 'Asākir (499/1105 - 571/1176)

Ouvrage publié avec le concours de la Commission des Publications de la Direction Générale des Relations Culturelles

Türkiy · Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
Kayıt No. : 12445
Tasnif No. : 922.97 ARI.C

DAMAS
1981

Les premiers gouverneurs et chefs militaires du Šām furent des membres de la famille abbasside, mais au fur et à mesure de l'introduction et de l'ascension des éléments non-arabes dans les sphères dirigeantes de la société musulmane, le Šām reçut successivement des fonctionnaires persans (à partir du califat d'al-Rašīd), et turcs (à partir du califat d'al-Wāṯiq).

a. Al-Saffāḥ.

Le massacre des Umayyades et de leurs partisans avait à peine pris fin que le gouverneur abbasside, 'Abd Allāh b. 'Alī, cherchait à se concilier les habitants du Šām en attirant à lui les savants de cette contrée.

En raison de l'atmosphère qui régnait à Damas lors de l'entrée des Abbassides dans la ville, le juriste al-Awzā'ī se cacha pendant un certain temps, puis s'enfuit à Beyrouth. 'Abd Allāh b. 'Alī envoya un messager à Beyrouth pour lui demander de le rencontrer à Ḥamā, où il était de passage. Lors de l'entretien al-Awzā'ī répondit avec franchise aux questions de 'Abd Allāh b. 'Alī, lui faisant part de son désaccord avec la manière dont les Abbassides avaient traité la famille umayyade. De retour à Beyrouth, il trouva un messager devant sa porte, qui lui transmit les excuses du gouverneur pour avoir oublié de le récompenser et lui versa 200 dinars que le juriste accepta et distribua aux pauvres (1).

Bien qu'al-Saffāḥ renoua avec la tradition umayyade de tenir des soirées de discussions (*maǧālis samar*) dans son palais, rien ne nous indique que des savants religieux, ou des poètes syriens assistaient à ces assemblées.

b. al-Manṣūr.

La calife al-Manṣūr alla plus loin dans cette politique de conciliation avec l'orthodoxie, ayant lui-même accompli sa formation religieuse en tradition, jurisprudence et *farā'iḍ,* alors que la famille abbasside résidait au Šām.

Après son accession au pouvoir, il vint deux fois au Šām, visita Damas, *Bayt al-Maqdis* et al-Ǧazīra (1). Il aurait invité un certain nombre de savants syriens à venir le voir à Bagdad (2).

Quoi qu'il en soit, il tint à avoir de bonnes relations avec al-Awzā'ī et maintint une correspondance avec lui. Dans une de ses lettres au juriste, le calife lui dit : «Le Prince des Croyants te demande d'assumer une part de la responsabilité dont Dieu le chargea. Fais-lui part de tes remarques et de ce que tu penses être de l'intérêt de la communauté».

Al-Awzā'ī lui répondit par des conseils et des exhortations. Dans une autre lettre, le calife l'invita à venir à Bagdad. Lors de leur rencontre, le calife lui dit : «Je désire m'instruire et suivre ton exemple». Al-Awzā'ī lui donna des conseils, puis s'excusa de ne pas porter le noir (la couleur des Abbassides) ne s'y sentant pas à l'aise.

Signalons toutefois que l'attention et le respect du calife n'épargnèrent pas à al-Awzā'ī d'être tenu à l'écart, à Beyrouth même. Il fut accusé d'être pro-Umayyade et on l'empêcha de poursuivre son enseignement et d'accueillir des étudiants dans son assemblée. Les habitants de Beyrouth, musulmans, chrétiens et juifs, lui rendirent néanmoins hommage à sa mort survenue en 157/773; toute la ville participa à ses funérailles (3).

A cette exception près, les autorités accordèrent une attention particulière aux sciences religieuses. Lorsque Ṣāliḥ b. 'Alī, le gouverneur du Šām sous al-Manṣūr, prit son poste, il était accompagné de savants, dont un traditionniste médinois qui rapporta des traditions aux Syriens durant son séjour (4). Dans les recommandations qu'il fit à son fils, le prince héritier, al-Manṣūr n'oublia pas de mentionner le respect qu'on doit aux hommes de science et de religion (5).

A.

عصر المأمون

09 MAYIS 1991

Ebu Ca'fer el Mansur
(92-100)

بقلم

الدكتور

أحمد فريد رفاعي

المفتش بوزارة الداخلية

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
Kayıt No. : 11121-1
Tasnif No. : 997.844
RİF.A

المجلد الأول

(حقوق الطبع محفوظة للمؤلف)

[الطبعة الرابعة]

مطبعة دار الكتب المصرية بالقاهرة

١٣٤٦ هـ — ١٩٢٨ م

الفصل الخامس

أبو جعفر المنصور

كان المنصور ملكًا، سديدَ الرأى، مُحْكم التدبير، وكان قوىَّ العزيمة، جرىء القلب، يمضى الى غايته مُضِىَّ السهم الى الرميَّة لا يَثنيهِ عنها شىءٌ . سياسىٌّ حاذق لا يقبل أن تتدخّل فى سياسته عاطفةٌ ولا خُلُقٌ ولا اعتبار آخر إلا فوزه السياسىّ ليس غير . وهو الى ذلك داهية، وربما اضطره الدهاء الى شىء إن لم يكن الإثم الخلقىّ فهو يشبهه فى كثير من الأحيان .

وهو من هذه الناحيةِ أحدُ أولئك الساسة الذين عَرَفهم التاريخُ من حين الى حين بالإقدام فى غير تردّدٍ ولا لينٍ ولا تهيّبٍ للوسائل، والذين مَثَّلهم «مكيافلى» أحسنَ تمثيلٍ .

فقد ذكر ابن الأثير أنه أحضر مرةً ابن أخيه عيسى بن موسى وأمره بالمسير الى المدينة لقتال محمد بن عبد الله ؛ فقال : شاوِرْ عمومَتكَ يا أمير المؤمنين ؛ قال المنصور : فأين قول ابن هرمة :

نزور آمرأً لا يمخض القوم سِرَّه * ولا ينتجى الأدنين فيما يحاولُ
اذا ما أتى شيئا مضى كالذى أتى * وإن قال إنى فاعلٌ فهو فاعلُ

ثم قال : امض أيها الرجل! فوالله ما يراد غيرى وغيرك، وما هو إلا أن تشخَصَ أنت أو أشخص أنا ؛ فسار وسيّر معه الجنود . وقال المنصور لما سار عيسى : « لا أبالى أيهما قتل صاحبه ! » .

وكان الى جانب ذلك، كما قال الجاحظ، : مُقَدّمًا فى علم الكلام ومُكْثِرًا من كتاب الآثار، ولكلامه كتاب يدور فى أيدى العارفين والورّاقين معروف عندهم .

Ecole des Hautes Etudes
Islami Ilimler Fakültesi

نهاية الأرب
في
فنون الأدب

Mansur el-Abbasi (66-67)

تأليف

شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويري
٦٧٧ - ٧٣٣ هـ

الجزء الثاني والعشرون

CC
Dinler Tarihi
Mü
مراجعة
إبراهيم مصطفى

تحقيق

محمد جابر عبد العال الحيني

Türkiye Diyanet Vakfı
(3)(3)-22

١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م

قال : ولما مات السفّاح صلى عليه عمه عيسى بن على ، ودفنه بالأنبار العتيقة . وخلف تسع جباب وأربعة أقصة وخمس سراويلات وأربعة طيالسة وثلاث مطارف خز .

قيل : نظر السفاح يوما فى المرآة فقال : اللهم إنى لا أقول كما قال سليمان بن عبد الملك : أنا الملك الشاب ، ولكنى أقول : اللهم عمّرنى طويلا فى طاعتك ، متمتعا بالعافية ، فما استتم كلامه حتى سمع غلاما يقول لغلام : الأجل بينى وبينك شهران وخمسة أيام ، فتطيّر من كلامه ، وقال : حسبى الله ولا قوة إلا بالله عليه توكلت وبه أستعين . فما مضت الأيام حتى أخذته الحمى ، ومات بعد شهرين وخمسة أيام .

ذكر خلافة المنصور

هو أبو جعفر عبد الله بن محمد بن على بن عبد الله بن عباس ، وأمّه سَلّامة بنت بشر بن يزيد ، وهو الثانى من خلفاء بنى العباس . وكان أخوه السفاح قبل وفاته قد عقد البيعة له فى هذه السنة ، وجعله ولىّ عهد المسلمين من بعده ، وجعل من بعده ولد أخيه عيسى بن موسى بن محمد بن على ، وجعل العهد فى ثوب وختمه بخاتمه وخواتيم أهل بيته ودفعه إلى عيسى بن موسى[1] ، فلما توفى السفاح كان أبو جعفر بمكة ، فأخذ البيعة له عيسى بن موسى ، وكتب إلى أبى جعفر يعلمه بوفاة السفاح والبيعة له ، فلقيه الرسول بمنزل صُفَيَّة[2] ، فقال : صفت لنا إن شاء الله ، وكتب إلى أبى مسلم يستدعيه . وكان قد حجّ أيضا وقد تقدّم المنصور فأقبل إليه ، فلما جلس ألقى إليه الكتاب فقرأه وبكى واسترجع ، ونظر إلى أبى جعفر وقد جزع جزعا شديدا ، فقال : ما هذا الجزع وقد أتتك الخلافة ؟ فقال أتخوّف شرّ عمى

(١) هذه العبارة التى بين الفصلتين ساقطة فى ص .

(٢) فى الطبرى جـ ٦ ص ١٢١ روايتان إحداهما تسمى المنزل زكية والأخرى تسميه صفية .

عبد الله وشيعة علىّ ، فقال : لا تخفه فأنا أكفيكه إن شاء الله تعالى ، إنما عامة جنده ومن معه أهل خراسان ، وهم لا يعصوننى فسرّى عنه ، وبايع له أبو مسلم ، وأقبلا حتى قدما الكوفة ، قال : ولما بايع عيسى بن موسى الناس لأبى جعفر أرسل إلى عبد الله بن علىّ بالشام ، يخبره بوفاة السفاح وبيعة المنصور ، وأمره أن يأخذ البيعة للمنصور فبايع لنفسه .

ثم دخلت سنة سبع وثلاثين ومائة .

فى هذه السنة قدم أبو جعفر المنصور من مكة إلى الكوفة ، فصلّى بأهلها الجمعة وخطبهم ، وسار إلى الأنبار فأقام بها وجمع أطرافه ، وكان عيسى بن موسى قد أحرز بيوت الأموال والخزائن والدواوين حتى قدم فسلّم الأمر إليه .

ذكر خروج عبد الله بن على وقتاله وهزيمته

كان عبد الله بن علىّ قدم على السفاح ، فجعله على الصائفة وسيّر معه أهل الشام وخراسان ، فسار حتى بلغ دُلوك ولم يُدْرِب ، فأتاه الخبر بوفاة السفاح وبيعة المنصور ، فرجع وبايع لنفسه وأعلم الناس أن السفاح لما وجّه الجنود إلى مروان بن محمد دعا أهل بيته ، وقال : من انتدب منكم لقتال مروان وسار إليه فهو ولى عهدى ، فلم ينتدب غيرى وعلى هذا خرجت من عنده ، وقتلت من قتلت ، وشهد له أبو غانم الطائى وخُفاف المَرْوَرُوزِى وغيرهما من القواد فبايعوه ، ومنهم حميد بن قحطبة وغيره ، ثم سار عبد الله حتى أتى حرّان ، وبها مُقاتل العكى[1] قد استخلفه أبو جعفر لما سار إلى مكة ، فتحصّن منه مقاتل فحصره أربعين يوما ، وكان أبو مسلم قد عاد من

(١) هو مقاتل بن حكيم العكى وهو أحد القواد الذين حاربوا عامر بن ضبارة . وفى هذا الفصل - فصل قتل عامر بن ضبارة - ذكرته المخطوطات صحيحا . ولكنها هنا أخطأت فقالت العتكى بدلا من العكى . ولكن الطبرى جـ ٦ ص ١٢٣ يذكره صحيحا . ومن الغريب أن الكامل لابن الأثير جـ ٤ ص ٣٤٨ يذكره هنا صحيحا ويخطئ بعد قليل فيسميه العتكى . هذا الخطأ هو الذى تسبب فى الخطأ فى هذا الفصل .

K-2
Mansûr el-Abbâsî

طبقات المحدثين بأصبهان

والواردين عليها

لأبي محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان
المعروف بأبي الشيخ الأنصاري
٢٧٤ - ٣٦٩ هـ

دراسة وتحقيق
عبد الغفور عبد الحق حسين البلوشي

Türkiye Diyanet Vakfı
Kütüphanesi
İslâm Ansiklopedisi

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kayıt No. 5617
Tasnif No. 922.97

الجزء الأول

مؤسسة الرسالة

٦٩ ١٦/٤ أبو جعفر المنصور(*) :

عبد الله[١] بن علي بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب قَدِمَ أصبَهان مع عبد الله بن معاوية ، وخرج منها إلى فارس[٢] .

وحكى وشنة[٣] ، قال : كان أبو جعفر المنصور يجيء إلى عندنا إلى الحمام بيوان[٤] ، قال : فخرج أياماً عن معسكر عبد الله بن معاوية قال : فرجع إلى العسكر ، وقد وضع الفأرة أدراصاً[٥] في مخدته . قال : فتعجب ، فقال : هل ها هنا من يحسب ؟ قالوا : نعم . قال : فحُمل إليه يهودي[٦] يقال له ككية يحسب ، فقال : ما هذا ؟ فقال : إنَّ هذا لا يجوز إلاَّ لمن يملك

(*) أبو جعفر المنصور : له ترجمة في « تاريخ خليفة » ص ٤١٢ ، وفي « تاريخ اليعقوبي » ٣/١٠٠ ، وفي «تاريخ الأمم والملوك» ٩/٢٩٢ - ٣٢٢ ، وفي « مروج الذهب » ٢/١٨٠ - ١٩٤ ، وفي « الثقات » لابن حبان ٢/٣٢٤ ، وفي « أخبار أصبهان » ٢/٤٣ - ٤٥ ، وفي « تاريخ بغداد » ١٠/٥٣ ، وفي « الكامل » لابن الأثير ٥/١٧٢ و٦/٦ ، وفي « الأعلام » ٤/٢٥٩ .

وفيه : أنه كان ولايته ٢٣ إلا ستة أيام ، وذكر لترجمته مصادر أخرى غير المذكور .

(١) عند أبي نعيم ٢/٤٣ : عبد الله بن محمد بن علي ، : ولعل أبا الشيخ نسبة إلى جده ، وما ذكره أبو نعيم هو الصحيح ، ويؤكد ما يأتي في السند الثاني صحة ما ذكره أبو نعيم .

(٢) كذا في « أخبار أصبَهان » ٢/٤٢ و٤٣ .

(٣) في أ - هـ : « رُسته » .

(٤) بَيوان : آخره نون - وأوله مفتوح : قرية على باب مدينة أصبَهان . انظر « معجم البلدان » ٥/٤٥٢ .

(٥) أدراصاً : جمع الدّرص ، ويجمع على دروص ، والدرص : ولد الفأرة ، واليربوع ، والقنفذ ، والهرة ، والأرنب ، والكلبة ، والذئبة . انظر « القاموس » ٢/٣٠٢ ، « والمعجم الوسيط » ١/٢٧٩ .

(٦) في الأصل : « يهودياً » والتصحيح من أ - هـ .

111-33

في

التاريخ العباسي والفاطمي

MANSUR el-ABBASI
(46-66)

الأستاذ الدكتور
أحمد مختار العبادي
أستاذ التاريخ الاسلامي والحضارة
بجامعة الكويت والاسكندرية سابقاً

7102
956.3013
A13C.T

١٩٨٧

مؤسسة شباب الجامعة
٤٠ ش الدكتور مصطفى مشرفة
ت ٤٨٣٩٤٧٢ - الاسكندرية

٢ ـ أبو جعفر المنصور

(١٣٦ ـ ١٥٨ هـ = ٧٥٤ ـ ٧٧٥ م)

ولى بعد أخيه أبي العباس وكانت الدولة لا تزال مضطربة ولم تتوطد أركانها بعد غير أن المنصور استطاع أن يدعم أركانها بفضل تجاربه وحزمه ودهائه وطول مدة حكمه بحيث يمكن القول انه المؤسس الحقيقي للدولة العباسية . ونستطيع ان نلخص اعماله في النقاط التالية :

أولاً : التخلص من عمه عبدالله بن علي :

كان عليه أولا أن يحارب عمه عبدالله بن علي الذي خرج عن طاعته وبايع لنفسه بالخلافة في مدينة حران بالجزيرة معتمداً على الجيش الذي تحت قيادته . وكان هذا الجيش قد أعد في بادىء الأمر لغزو بلاد الروم كما سبق ان بينا ، ولكن عبدالله بن علي أراد أن يستخدمه في تحقيق أطماعه في الخلافة مدعياً أن الخليفة أبا العباس أقامه ولياً لعهده حينما أرسله لقتل مروان بن محمد آخر خلفاء بني أمية .

ولقد تصرف المنصور في معالجة هذا الخطر تصرفاً حكيماً دل على أنه لا يحكم العواطف في المسائل السياسية . فحقده على أبي مسلم لم يمنعه من الاستعانة به في القضاء على عمه عبدالله بن علي ، اذ لا يفل الحديد الا الحديد كما يقال . ثم ان الجيش الذي كان تحت امرة عمه كان يضم عدداً كبيراً من الخراسانيين ، وكان المنصور يأمل في أن يستميلهم عن طريق أبي مسلم الخراساني . يروي الطبري أن أبا مسلم قال للخليفة المنصور حين أبدى مخاوفه من حركة عمه : « أنا اكفيك أمره ان شاء الله ، ان عامة جنده من أهل خراسان وهم لا يعصونني ».

وبدأت الحرب بأن خرج أبو مسلم من العراق متظاهراً بأنه يريد الشام وأرسل خطاباً إلى عبدالله بن علي يخبره فيه بأن الخليفة قد ولاه على الشام وأنه لم يأمره بقتاله . هذه الحيلة لم تدخل على عبدالله بن علي الذي كان متحصناً بمدينة نصيبين شمال العراق ، وهي مركز استراتيجي هام من الناحية الحربية لأنها تقع على الطريق المؤدي إلى الشام . غير أن الجنود الشاميين في جيش عبدالله بن علي ، خافوا على أهليهم في الشام من أبي مسلم وجنوده الخراسانية ، فألحوا على عبدالله بن علي بالسير إلى الشام وترك نصيبين حتى استجاب لطلبهم . وما كاد عبدالله يترك نصيبين حتى تحول ابو مسلم إلى المدينة واستولى عليها لأهميتها الحربية .

وهنا يرى عبدالله بن علي على أنه لا مفر من قتال أبي مسلم . ويقال انه لكي يتجنب خطر انضمام الخراسانيين الذين في جيشه إلى ابي مسلم ، أمر بقتلهم جميعاً مما ادى إلى اضعاف جيشه .

ودامت الحرب بين أبي مسلم وعبدالله بن علي حوالي ستة اشهر تمكن فيها أبو مسلم من الانتصار على خصمه سنة ١٣٧هـ . وفر عبدالله بن علي إلى اخيه سليمان والي البصرة واختفى عنده مدة ثم سلمه سليمان إلى المنصور سنة ١٣٩هـ بعد ان أخذ له اماناً من الخليفة ، ولكن المنصور سجنه ثم تخلص منه سنة ١٤٧هـ. وهكذا تخلص المنصور من منافسه الأول .

Mansur
130330
MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN
17 MAYIS 2009

يكون قد حافظ على الهيبة التي كانت للدولة العربية في عصر الخليفة الناصر لدين الله وابنه الحكم المستنصر على الدويلات الإسبانية التي عُرفت في هذا العصر بدولة قشتالة وليون ونبارة وبرشلونة وقطالونيا.

كان من نتيجة هذه الغزوات المتتابعة التي نفذها المنصور بن أبي عامر أنها أدت إلى تحسين مكانته في نظر العامة بالأندلس، وأصبحت سمعته منتشرة في كل أنحاء البلاد، تعطرها فحوى أعماله الجهادية في بلاد المعارضة الإسبانية. كما فاز برضا رجال الدين عندما أقدم على إحراق المؤلفات الفلسفية القديمة الموجودة في مكتبة الخليفة المستنصر؛ لأنها برأيهم تضر الدين والشريعة.

وفي عصره شهدت الأندلس ظاهرة إيجابية، تجسدت في توفير الأمن والاستقرار في كل أنحاء البلاد على الصعيدين الخارجي والداخلي، كما نعم الناس بتوفير العدل لإعطائه القضاة ثقة مطلقة وعدم التدخل في شؤون أعمالهم القضائية، ويمكن القول: إن المنصور بن أبي عامر أمضى حياته في العمل المستمر، من أجل أن لا تقل إيجابيات فترة حكمه عن فترة حكم الخلفاء الأمويين الذين سبقوه في الحكم.

وقد بنى مدينة الزاهرة شرقي قرطبة على النهر الأعظم محاكياً الزهراء التي بناها الخليفة عبد الر حمن الناصر وبنى قنطرة على النهر محاكياً الجسر الأكبر بقرطبة وزاد في الجامع مثليه.

أما العلاقات الدبلوماسية مع دول أوربا في عصره فقد ظلت العلاقة مع بيزنطة ودية للغاية، كذلك كان الأمر مع الملك أوتو الثالث الذي كان يسيطر على ألمانيا وإيطاليا، وشجع على ازدهار هذه العلاقة أن الاميراطور كان ميالاً إلى ضرورة أن يسود السلام في المنطقة.

كانت وفاة المنصور بن أبي عامر في أثناء عودته من غزوة، كان قد نفذها في أراضي دولة قشتالة، وقد جُرح في هذه الغزوة، ويبدو أن هذا الجرح كان سبباً في وفاته. ودفن بمدينة سالم، وكتبوا على ضريحه هذه الأبيات:

آثاره تنبيك عن أخباره
حتى كأنك بالعيون تراه
تالله ما ملك الجزيرة مثله
حقاً ولا قاد الجيوش سواه

علي احمد

مراجع للاستزادة:
- ابن عذاري المراكشي، البيان المغرب في حلى المغرب (دار الثقافة، بيروت، د.ت).
- الحسن النبهاني، تاريخ قضاة الأندلس (بيروت، د.ت).
- أحمد مختار العبادي، في تاريخ المغرب والأندلس (طبعة دار النهضة العربية، بيروت ١٩٧٨م).

■ المنصور العباسي (أبو جعفر، عبد الله بن محمد -)

(٩٥ - ١٥٨هـ/٧١٤- ٧٧٥م)

عبد الله بن محمد بن علي بن عبد الله بن العباس، أبو جعفر، عباسي هاشمي قرشي، لُقب بالمنصور، ثاني الخلفاء العباسيين. ولد في الحميمة من أرض الشراة قرب معان، من أم أَمَة بربرية تُدعى سلامة.

نشأ المنصور في الحميمة وتربى فيها تربية إسلامية علمية بين كبار رجال من جلة بني هاشم، فنشأ أديباً فصيحاً ملماً بسير الملوك، عارفاً بالفقه والأدب مقدماً في الفلسفة والفلك، كثير الجد والتفكير. اشتهر في بلاطه بتمسكه بالدين، فلم يعرف عنه ميل إلى اللهو والعبث، بل كان ميالاً إلى النظام والتنسيق في أعماله.

وكان من ذوي الآراء الصائبة، والتدبيرات السديدة، شديد الوقار، حسن الخلق في الخلوة، فإذا لبس ثيابه وخرج إلى المجلس العام تغير لونه، واحمرّت عيناه، وانقلبت جميع أوصافه. وكان يَعْرِف ذلك في شخصيته؛ ولذلك قال لابنه: يا بني إذا رأيتني قد لبست ثيابي، أو رجعت من مجلسي، فلايَدْنُوَن أحد منكم مخافة أن أعره بشيء.

وصف المنصور بالبخل ولقب بأبي الدوانيق، وحقيقة الأمر أنه كان يعطي بسخاء إذا وجد أن ذلك لمصلحة الخلافة، ويمنع اليسير إذ وجد أن في ذلك تضييعاً وتبذيراً للمال، وقد وضح ذلك بقوله: «لولا أن الأموال حصن السلطان، ودعامة للدين والدنيا وعزهما وزينتهما، ما بِتُّ ليلة وأنا أحرز منه ديناراً ولادرهماً، لِما أَجِدُ لبذل المال من اللذاذة، ولما أعلم في إعطائه من جزيل المثوبة».

هاجر أبو جعفر المنصور من الحميمة إلى الكوفة مع أخيه أبي العباس السفاح وبقية أفراد أسرته، وذلك بأمر من أخيهما الإمام إبراهيم حين انكشف أمره من قبل الخليفة الأموي مروان بن محمد، فقبض عليه وأسره في حران، إلى أن توفي سنة ١٣٠هـ/٧٤٧م.

كان المنصور ساعد أخيه أبي العباس

محمد حسن الشباني، دليل الرسائل الجامعية، في مكتبة الشريعة والدراسات الإسلامية
بجامعة أم القرى - بمكة المكرمة
دمشق، الطبعة الأولى، ١٤٠٢هـ - ١٩٨٣م

- ZENTZEM
- MANSUR EL-ABBASI
- ABDULAZIZ EL-MEHRUMI
- HACCIC E. YUSUF ES-SAKKAF
- ABDULLAH E. ZUBEYR
- OSMAN
- ÖMER
- MEKKE
- MESCID-I HARAM
- KABE

٢٠٨ - ٣ - ٥

- MEHDI BILGAMI EL-HABDARI

اسم الرسالة	: تاريخ عمارة الحرم الشريف إلى نهاية العصر العباسي.
إعداد الطالبة	: فوزية حسين مطر.
إشراف	: الدكتور عبد الرحمن فهمي محمد.
تاريخ الرسالة	: ١٤٠٠ هـ ١٩٨٠ م.
مباحث الرسالة	: تشمل الرسالة: مقدمة، وأربعة أبواب، وخاتمة.

أما المقدمة، فقد تحدثت فيها عن: حدود الحرم المكي الشريف، تاريخ عمارة الكعبة المشرفة في الجاهلية، بناؤها في عهد إبراهيم عليه السلام، آخر عمارة للكعبة المشرفة في الجاهلية.

وأما الباب الأول: «عمارة الكعبة المشرفة قبل البعثة النبويَّة» فقد ضم ثلاثة فصول، هي: الكعبة قبل البعثة النبوية، الكعبة بعد البعثة النبوية، الكعبة بعد فتح مكة المكرَّمة، كسوة الكعبة المشرفة في عهد الرسول ﷺ.

وأما الباب الثاني: «عمارة الحرم المكي الشريف في عهد الخلفاء الراشدين». فتحته فصلان: عمارة الحرم المكي الشريف في عهد عمر ابن الخطاب رضي الله عنه، زيادة عثمان بن عفان رضي الله عنه في الحرم المكي.

وأما الباب الثالث: «عمارة الكعبة والحرم في العصر الأموي»

25 OCAK 1993
Türkiye Diyanet Vakfı

Journal of Near Eastern Studies, 24, 1965 Chicago.

WHY DID THE CALIPH AL-MANṢŪR BUILD AR-RUṢĀFAH?—A HISTORICAL NOTE

JACOB LASSNER, Wayne State University, Detroit, Michigan

In 145/762, the Caliph al-Manṣūr moved the capital of the ᶜAbbāsid dynasty to a site near the confluence of the Tigris and the Ṣarāt. There he built an administrative center according to a circular plan and named it Madīnat as-Salām, although in time the Round City and its environs came to be known by the name of the hamlet which had previously occupied the site—Baghdad. Within the concentric walls of this center, four equidistant gateways formed the SE, NE, SW, and NW quadrants of the Round City—sections containing the residences of al-Manṣūr's closest aides and certain military contingents responsible for the security of the entire area. At the center of the structure was the great circular court in which the palace-mosque of the Caliph was situated, surrounded by the administrative agencies of the government and elements of his household retinue.[1]

The architectural features of the Round City indicate that the original structure was intended to be a palace complex rather than an integrated city.[2] Implicit in this notion was the desire to combine the residence of the Caliph and the administrative agencies of the state within a self-contained unit, thereby enabling the sovereign to direct all affairs of government from a central location, at some distance from the general populace, who resided at this time in the suburban districts south (al-Karkh) and north (al-Ḥaribīyah) of the walled area.

Although the walled area continued to serve as an administrative center, the city soon outgrew this arrangement. In 157/774–775, less than a decade after it was completed, al-Manṣūr left Madīnat as-Salām for a newly built residence (al-Khuld) which was situated along the Tigris near the Khurāsān Gate.[3] The Caliph's shift of residence also coincided with extensive building activity in the suburbs north and south of the Round City, so as to compensate for the growing civilian population and the expansion of commerce and trade.[4] In the wake of these developments, the original concept of the palace precinct was seriously modified but not entirely abandoned, as the idea of combining the government and household of the Caliph within a single unit remained a desideratum of the ᶜAbbāsid sovereigns.

Al-Manṣūr's change of residence and the expansion of the western suburbs were preceded by major construction on the other side of the river. When his son, al-Mahdī, now the heir apparent, returned from ar-Rayy in Shawwal of 151/769, al-Manṣūr began to build him ar-Ruṣāfah, a palace complex, directly opposite al-Khuld on the eastern bank of the Tigris.[5] This construction, which apparently took

[1] Cf. J. Lassner, "The Caliphs Personal Domain—The City Plan of Baghdad Reexamined," *Kunst des Orients*, IV (1964).

[2] *Ibid.*

[3] Khaṭīb, *Tarīkh* (Cairo), I, 75, 80, 92–93; Yaᶜqūbī, *Buldān* (Leiden), p. 249.

[4] Ṭabarī, III, 324–25; Yaᶜqūbī, *op. cit.*, pp. 240 ff., Khaṭīb, I, 79 ff. This writer is at present preparing an article on "The Suburbs of Baghdad and the Economic Policies of the Early ᶜAbbāsids."

[5] The date for the beginning of construction as reported in Yaᶜqūbī (143/760–761) hardly seems possible since, according to virtually all the authorities, the building of the Round City was not begun until 145/762; cf. *Buldān*, p. 251.

دور أبي جعفر المنصور في بناء الدولة العبّاسيّة

دكتوراه (اختصاص) في التاريخ
علي محمّد العربي

يعتبر أبو جعفر المنصور من مشاهير الخلفاء العباسيّين الذين ساعدوا على توطيد أركان الدولة العباسيّة.

ولد أبو جعفر عبدالله بن محمد بن علي العبّاسي عام ٩٥ هـ/ ٧١٤م. وكانت وفاته عام ١٥٨هـ/ ٧٧٥م. عن عمر ٦٣ سنة. وأمه سلامة بنت بشير - أم ولد - من نفزه. عاش وترعرع في قرية الحميمة من أرض الشام وتعلم القراءة والكتابة وحفظ أشعار العرب وحكمهم وقصصهم. وكان نشيط الحركة، حاد الذكاء، سريع الفهم. ألمّ بعلم النحو والتاريخ، وروى الحديث وتفقه في الدين. فنشأ فصيحًا بليغ اللسان. كان أسمر اللون عيناه واسعتان، له أبهة الملك. تلقب بعد خلافته بالمنصور. ولمّا انتقلت الدعوة الى أبيه كان صغيرًا. فلمّا بلغ سنّ الرشد وكمل عقله، أطلعه والده على أسرار الدعوة العبّاسية فأدرك خطورة الدور وأصبح من الدعاة النشيطين، وقام بدور السفير المتجوّل بالأمصار خفيةً يتّصل بالدعاة والأعوان، ويطّلع على أحوال الناس. فازداد خبرة واطلاعًا.

ولقد تعرض لملاحقة الأمويين مرات عديدة، واضطر للتنقل من مكان لآخر. وتمكن بعد عودته إلى الحميمة من تقديم تقرير مفصّل عن أحوال الناس الناقمين والساخطين على الحكم الأموي، فسرّ به والده. وقد تزوج أبو جعفر في تلك الأثناء مرّتين.

ولمّا لاحظ المنصور تعاطف الناس مع الدعوة شجّعه ذلك على الاستمرار والتجوال في الأقاليم كالشام ومصر والعراق وشمالي أفريقيا ومكة والمدينة وغيرها.

وبعد وفاة والده عام ١٢٤هـ/ ٧٤١م. عمل تحت إمرة أخيه الأكبر إبراهيم الإمام بهمّة ونشاط، وكثرت اتصالاته بالدعاة وبمن أراد. فاطمأن على مستقبل الدعوة التي انتشرت في الامصار كافةً.

وكان همزة الوصل بين الدعاة في الأقاليم وبين أخيه إبراهيم الإمام حتّى علم

06 HAZİRAN 1998

-Mansur

Havliyyat Fer'ül-Adabi'l-Arabiyye,
cild: VI/A (1991-1992) Beyrut, s.413-420

D.1924

Türkiye Di... Kütüp... İslâm Araştırmaları Merkezi

The defeat of the rebellious uncle did not, however, allow the paraphernalia of rule to rest easily in Abū Ja'far's hands, since the remaining paternal uncles *('umūmah)* and a nephew 'Īsā b. Mūsā also possessed tremendous influence and political power. Their strength was derived from great reputations earned during the revolutionary struggle and more particularly from the positions of prominence which they held in the provincial administration. As such they commanded the respect of significant military forces and had at their disposal the accumulated wealth of the local treasuries. The continuing political strength of his relatives presented al-Manṣūr with an obvious and difficult dilemma. Control of the government now called for the redistribution of political power at the expense of the *'umūmah* and others, but it required as well the retention of family loyalty. One imagines that this was a delicate matter giving rise to somewhat ambivalent feelings since the residual effects of blood ties and the need for active support were balanced against the threat which could be mounted against the Caliph within close family circles. The revolt of his uncle, then governor of Syria, graphically illustrated the possible danger that existed when influential positions remained in the hands of the most prestigious members of the 'Abbāsid family.

Though the actual danger from his close kinsmen may have been more apparent than real following 'Abdallāh's unsuccessful revolt, the question of their influence continued to weigh heavily on al-Manṣūr. The issue not only revolved around the Caliph's position, but his desire to secure a proper place for his progeny in the line of succession at the expense of the heir apparent 'Īsā b. Mūsā. Since the physical elimination of the *'umūmah* and 'Īsā b. Mūsā was not possible under any circumstances (it is doubtful that this was ever the Caliph's intention let alone his expectation), al-Manṣūr instead attempted to curtail their political influence at court and in the regional centers by creating a counterbalance to them from circles outside the ruling family, particularly from elements which could be more easily subjected to tight control. Although the precise circumstances governing rotation of local rulers is frequently missing from the historical accounts, it is clear that the earliest

STVDIA ISLAMICA. c. 49, 39-54, 1979 (PARIS)

bk Mansur el-Abbâsi
'Ebu Ca'fer el-mansur el-Abbasi (v. 158/775)

PROVINCIAL ADMINISTRATION UNDER THE EARLY 'ABBĀSIDS : ABŪ JA'FAR AL-MANṢŪR AND THE GOVERNORS OF THE *ḤARAMAYN**

The death of the Caliph Abū al-'Abbās in 136 A.H. presented a fledgling 'Abbāsid regime with its first internal circle of serious magnitude. Without a clearly established line of succession, the ruling house was plunged into an internacene conflict between the Caliph's elder brother, Abū Ja'far (al-Manṣūr) and his distinguished paternal uncle, 'Abdallāh b. 'Alī. In a sense, the two contestants for supreme leadership of the 'Abbāsid state were dissimilar in all respects save ambition. The brother, Abū Ja'far, was a rather non-descript figure during the years of revolutionary activity and continued to display a low profile once the open revolt against Umayyad rule was declared. On the other hand, 'Adballāh b. 'Alī emerged from the lengthy struggle against the Umayyad regime with a reputation unmatched by any member within the ruling family: he had been the conqueror of Syria, the extirpator of the Umayyad house and the governor of the province. Nevertheless, for reasons which cannot be described here, Abū Ja'far emerged the victor in the contest for rule. (1)

* This article is extracted from a larger work in progress on the formation of early 'Abbāsid government.

(1) See my « Did The Caliph Abū Ja'far al-Manṣūr Murder His Uncle 'Abdallāh b. 'Alī, and Other Problems Within the Ruling House of the 'Abbāsids », *Studies in Memory of Gaston Wiet*, ed. M. Rosen-Ayalon (Jerusalem, 1977), 69-99.

ʿAbbās b. Muḥammad, al-Jazīrah. *Lavoix* I, 1568.
Rūḥ b. Ḥātim (Muḥallabid), al-Baṣrah. *Lavoix* I, 1594; *BMC* I, 203, No. 108, 210, No. 129, 211, No. 130 — the *BMC* coins from al-ʿAbbāsīyah.
Al-Faḍl b. Rūḥ b. Ḥātim (Muḥallabid), struck at al-ʿAbbāsīyah. *Lavoix* I, 1595; *Nützel*, 2182.
Mūsā, *mawlā* of al-Manṣūr, governor of Aleppo. Struck at Qinnasrīn. *Lavoix* I, 1599; *BMC* I, 197, No. 92–94; *Nützel* I, 2096–8; Coll. Balog.
Ismāʿīl b. (ʿAlī?) ? *Lavoix* I, 1648–9; *Nützel* I, 2243–46 (al-Mawṣil).
ʿUmar b. Ḥafṣ (Muḥallabid) al-Mahdiyah. *Nützel* I, 2119.
Yaḥyā, mawlā of al-Manṣūr, al-Bāb. *Nützel* I, 2177.
Naṣr b. Ḥabīb, al-ʿAbbāsiyah. *BMC* I, 204, No. 110.

The few examples cited may suffice to indicate that a new type formula of honorary title or title of office came to life under the Umayyads and was profusely developed under the ʿAbbāsids. It has been joined to the protocol of the Caliph, or the viceroy, or the provincial governor or finance-director, whose name always figured on glass if issued in Egypt, or on copper coinage in other provinces of the empire. None had the right to such a formula being affixed to his name but the very highest ranking who were in sovereign charge of their part of the administration in part or the whole of the realm.

When the ʿAbbāsids disappeared, this kind of hierarchic distinction also vanished, to be replaced with other, new expressions of honour. True, some invocation for divine protection of the Crown was inscribed after the sovereign's name on the coinage of many dynasties in various Muslim countries, but these were simple, conventional utterances, with no additional significance.

Edited by Myriam Rosen-Ayalon
Studies in Memory of Gaston Wiet,
Jerusalem, 1977, s. 69-99.
IRCICA

18 SUBAT 1994

DID THE CALIPH ABU JA'FAR AL-MANSUR MURDER HIS UNCLE 'ABDALLAH B. 'ALI, AND OTHER PROBLEMS WITHIN THE RULING HOUSE OF THE 'ABBASIDS

J. LASSNER

It is reported that in the year 147 AH the Caliph Abū Jaʿfar al-Manṣūr had his paternal uncle ʿAbdallāh b. ʿAlī put to death by placing him in a house built on a foundation of salt which then gave way or was collapsed about him.[1] This rather bizarre event marked the finale to an intricate scenario that had begun a decade earlier among the leading notables of the ʿAbbāsid family when ʿAbdallāh b. ʿAlī contested his nephew's right to succeed Abū al-ʿAbbās, the *de facto* founder of the regime. The broad outlines of this complex and extended episode appear clear, and the principal actors are easily identifiable; however, when examined *in toto*, the fine detail of the plot remains somewhat elusive both at its point of origin and in the concluding act.

Although a military revolt of grave consequences would ordinarily have called for severe reprisals, in this case it led only to protective custody followed by extended house arrest. Moreover, allowing even for the capricious nature of the Caliph, which is well attested in a variety of accounts and under different circumstances, no satisfactory answer has yet been advanced as to why the declared rebel against the state should have been spared for so long a period of time, and then summarily executed in so elegant a fashion, at a point in his life when political career and influence were long behind him. At first glance this may appear to be a rather piquant observation, more interesting for reasons of curiosity than substance, since it is rather doubtful that any convincing explanation of these events will emerge from a review of ʿAbbāsid historiography. Nevertheless, some tentative remarks are very much in order, particularly since the affair of ʿAbdallāh b. ʿAlī touches directly on the wider subject of relations between the Caliph and various elements of the royal family,

[1] The present study is taken from a larger work now being readied on problems of ʿAbbāsid government in the eighth century. The findings discussed here are to be regarded as tentative observations.

Islamic Studies, c. XXIX, sayı: 3 (1990)
s. 251-275 (Islamabad)

Mansur (30930)
: Mehdi-Billah

THE MUSLIM WORLD

A JOURNAL DEVOTED TO THE STUDY OF ISLAM AND OF CHRISTIAN-MUSLIM RELATIONSHIP IN PAST AND PRESENT

Founded in 1911.
Sponsored by Hartford Seminary since 1938.

Offers a variety of articles on Islamic Theology, Literature, Philosophy, and History. Dedicated to constructive inter-religious thought and interpretation. Book reviews. Current notes. Survey of periodicals.

Annual Subscription Rates: Individuals, U.S. $18.00
Institutions, U.S. $25.00

Please make checks payable to *The Muslim World* and mail to:

The Muslim World
Duncan Black Macdonald Center
77 Sherman Street
Hartford, Connecticut U.S.A. 06105

Published by

The Duncan Black Macdonald Center at Hartford Seminary

ROUTINIZATION OF REVOLUTIONARY CHARISMA: NOTES ON THE 'ABBĀSID CALIPHS AL-MANṢŪR AND AL-MAHDĪ

MUHAMMAD QASIM ZAMAN

19 EYLÜL 1992

INTRODUCTION

The work done so far on various aspects of the 'Abbāsid movement has highlighted the possible contribution of popular receptivity to messianic hopes and apocalyptic beliefs.[1] In bringing about the 'Abbāsid revolution, messianic ideas had been invoked in earlier revolts against the Umayyads also,[2] but it were the 'Abbāsid revolutionary *du'āt* who, through dexterous propaganda, were able to reap the cumulative harvest of messianic expectancy. In the course of the 'Abbāsid movement, a large number of messianic beliefs and ideas already in circulation were presumably adapted to support the revolutionary cause, presumably many others were fabricated, and thus a truly millenarian climate was brought into being. "The 'Abbāsid revolutionary movement", Professor W. Madelung notes, "aroused and was supported by messianic expectations and the hope for a restorer of religion and just rule from among the Ahl al-Bayt."[3] Such a restorer was the Mahdī, who was eagerly awaited, and whose imminent advent the 'Abbāsid revolutionaries promised. The function assigned to the Mahdī was to destroy the Umayyads, restore the true religion, revive the *Sunnah* of the Prophet,[4] and "fill the earth with justice as it had been filled with oppression."[5]

But did the messianic expectancy which was effectively made use of during the 'Abbāsid movement, continue to be cultivated after the 'Abbāsids had installed themselves in power? In so far as the 'Abbāsids had "to present their advent as the fulfilment of messianic prophecies," it had to be; and the regnal titles of the early 'Abbāsids offer its exemplification.[6] "The first 'Abbāsid caliph gave himself the

LIBRARY
Research Centre for Islamic

02 MART 1993

JOSEPH R. STRAYER, DICTIONARY of the MIDDLE AGES, Vol. VIII, PP 86-89, 1989 NEW YORK

In addition, Jorge Manrique is the author of one great poem, upon which his fame depends: his elegiac *Coplas por la muerte de su padre* (Stanzas on the death of his father). His father, Don Rodrigo Manrique, grand master of a military order, died in 1476; the poem was probably written two years later. It consists of forty twelve-line octosyllabic stanzas in which every third line is one-half of an octosyllable, known as "coplas de pie quebrado"; the rhyme scheme is *A B c A B c D E f D E f*.

The poem as a whole is organized with classical clarity of form. The first part (stanzas 1–24) consists of generalizations on life and death. Within this section, a brief prologue evokes the existential flow of time; an invocation, rejecting pagan gods, emphasizes the Christian orientation of the poem. The following stanzas (7–24) are based on *contemptus mundi* themes. First, there is a meditation on the vanity of perishable things in general: physical beauty, nobility, and wealth are contrasted with the permanence of the soul. Then, in a series of rhetorical questions (the ubi sunt motif), the poet evokes the common fate of the rich and the poor, of ancients and moderns, and in particular of the great figures of recent Spanish courts: the dances and love affairs, the music and poetry, the ornate clothing and jewelry have all disappeared.

The second part of the poem (stanzas 25–40) is devoted to the individual case of the death of Don Rodrigo. There is a eulogy of his character and of his great deeds as a warrior:

¡Qué amigo de sus amigos!
¡qué señor para criados
y parientes!
¡Qué enemigo de enemigos!
¡Qué maestro de esforzados
y valientes!

Then, in the final eight stanzas, his death is presented in a narrative with dialogue; Death comes and calls him to the fame and the immortality which he has won on earth and in heaven. Don Rodrigo responds in two stanzas, the first addressed to Death:

"Y consiento en mi morir
con voluntad placentera,
clara y pura,
que querer hombre vivir
cuando Dios quiere que muera
es locura."

His second stanza is a prayer of contrition to Christ. And in the final stanza of the poem the poet speaks calmly on behalf of the surviving family.

This poem is unique in medieval Spanish literature for achieving a classical tone of simple spoken language: there is no ingenious wordplay, no learned pedantry. And the flow and ebb of the long and short lines anticipate the complex rhythms of the Italian canzone. This poem was glossed as a religious text throughout the sixteenth century; it is still read and recited by speakers of Spanish today. Longfellow's translation (1833) gives English speakers some idea of its power.

BIBLIOGRAPHY

Jorge Manrique, *Poesía*, J. M. Alda-Tesán, ed. (1965). See also Anna Krause, *Jorge Manrique and the Cult of Death in the Cuatrocientos* (1937); Pedro Salinas, *Jorge Manrique; o, Tradición y originalidad* (1947, 2nd ed. 1952).

ELIAS L. RIVERS

[See also **Spanish Literature.**]

MANṢŪR, ABŪ JAᶜFAR ᶜABD ALLĀH IBN MUḤAMMAD AL- (*d.* 775, after a reign of twenty-one years), second Abbasid caliph. The son of the Abbasid patriarch, Muḥammad ibn ᶜAlī, and a Berber slave, he was chosen at the last moment to succeed his brother, the first dynast of the line, Abu 'l-ᶜAbbās al-Saffāḥ. In choosing al-Manṣūr, Abu 'l-ᶜAbbās passed over many traditionally better qualified candidates, including six uncles and a nephew, ᶜĪsā ibn Mūsā, all heroes of the revolution that brought the house of ᶜAbbās to power.

Al-Manṣūr's claim to the caliphate was soon contested by his uncle ᶜAbd Allāh ibn ᶜAlī, the conqueror of Syria and "extirpator" of the Umayyad line. To counter this threat, al-Manṣūr enlisted the aid of Abū Muslim, the creator of the dynastic army, and his nephew ᶜĪsā, who stood second in line of succession. ᶜAbd Allāh's Syrian-based forces were broken in battle and the caliphate was thus assured for al-Manṣūr. Moving swiftly to consolidate his rule, the new caliph now turned against Abū Muslim, whose independence as governor of Khorāsān was seen as a threat. Abū Muslim was lured to the caliph's quarters, believing that the two were about to settle their differences, and murdered. The governor's army retinue was then bought off. Several revolts were later invoked in Abū Muslim's name, but none of the incidents, about which we know very little, seems to have been of much consequence.

Once in power, al-Manṣūr sought to keep the rule

fore at this time two capitals joined by a royal road.

After taking up his quarters at Bougie, al-Manṣūr had in the first place to quell the revolt of one of his uncles, Balbār, the governor of Constantine. He sent against the rebel another Ḥammādid *amīr*, Abū Yaknī. The latter after his victory was given the governorship of Constantine, but shortly after, he in his turn, together with his brother, who had been given the governorship of Bône, rebelled. These risings over which al-Manṣūr, thanks to his energy, was triumphant, brought to the side of the rebels of the Ḥammādid family the Zīrids of al-Mahdiyya, who wished to get back some power in Barbary, the Almoravids of the Maghrib, who wished to extend towards the east, and the Bedouins, who were, always ready to join in the feuds of their powerful neighbours.

Al-Manṣūr was, on the other hand, led to oppose the advance of the Almoravids who were, somewhat curiously, allied with the traditional opposition of the Zanāta [*q.v.*]. With the probable object of disarming the opposition, al-Nāṣir and al-Manṣūr had married two sisters of Māḵhūḵh, the chief of the Banū Wamānū, at that time the most powerful of the Zanāta group. This alliance did not hinder the time-honoured feud from breaking out again. It became more acute when al-Manṣūr murdered his wife, the sister of his enemy. The latter then asked for support from the Almoravids.

From Tlemcen, where they had been installed for more than twenty years, the Almoravids had, after many attempts, endeavoured to expand towards the east at the expense of their brethen of the same race, the Ṣanhādja Banū Ḥammād. Al-Manṣūr had twice reduced them to impotence. It was at this time that the murder of the sister of Māḵhūḵh by al-Manṣūr drove the Wamānū chief into an alliance with the Almoravids of Tlemcen. The alliance formed in this way was a great blow to the Ḥammādid kingdom. Algiers was besieged for two days; Aṣhīr was taken.

The fall of the latter fortress, the oldest stronghold of the family, was bitterly resented by al-Manṣūr. He got together an army of 20,000 men, composed of Ṣanhādja, Bedouins and even Zanāta; he marched against Tlemcen, met the governor Tāṣhīn b. Tīn-ʿamer to the north-east of the town and put him to flight. Tlemcen was spared at the supplication of Tāṣhfīn's wife, who invoked the ties of relationship uniting them with the Ṣanhādja (496/1102).

After the defeat of the Almoravids, al-Manṣūr severely punished the Zanāta and the rebel tribes of the Bougie district, whom he forced to flee into the mountains of Kabylia.

Thus al-Manṣūr seems on the eve of his death (498/1105) to have thoroughly re-established the power of the Ḥammādids. According to a tradition, which is not above suspicion, recorded by Ibn Ḵhaldūn, the two capitals owed very important buildings to him: Bougie, the Palace of the Star and the Palace of Salvation; the Ḳal ʿa, the government palace and the Ḳaṣr al-Mannār, the beautiful donjon of which is still in part extant.

Bibliography: Ibn Ḵhaldūn, *Hist. des Berbères*, i, 227-8, tr. de Slane, ii, 51-5; Ibn al-Aṯhīr, x, 110; tr. E. Fagnan, *Annales du Maghreb et de l'Espagne*, 448; E. Mercier, *Hist. de l'Afrique septentrionale*, ii, 53-6; L. de Beylié, *La Kalaa des Beni Hammad*, 38 ff., 99 ff. (doubtful traditions relating to the mosque of Bougie which was enlarged by al-Manṣūr); G. Marçais, *Manuel d'art musulman*, i, 105, 121-3, 129-30. (G. MARÇAIS)

AL-MANṢŪR, ABŪ DJAʿFAR ʿABD ALLĀH B. MUḤAMMAD B. ʿALĪ, the second ʿAbbāsid caliph, reigned 136-58/754-75. He was born in *ca.* 90-4/709-13 at al-Ḥumayma [*q.v.*] to the east of the Jordan, where the ʿAbbāsid family were living. His mother, Sallāma, was a Berber slave girl. In 127-9/744-6 he joined the unsuccessful revolt of the Ṭālibid ʿAbd Allāh b. Muʿāwiya [*q.v.*] against the Umayyads in western Iran. He then returned to al-Ḥumayma and took no part in the early stages of the ʿAbbāsid revolution, coming to al-Kūfa with his brother Abu 'l-ʿAbbās (soon to be the caliph al-Saffāḥ) as the ʿAbbāsid armies were approaching from the east.

After the establishment of his brother as caliph, he was sent to conduct the siege of Wāsiṭ where the last Umayyad governor of ʿIrāḳ, Yazīd b. ʿUmar b. Hubayra [see IBN HUBAYRA], was holding out. There he made contact with Ḵhurāsānī generals, including al-Ḥasan b. Ḳaḥṭaba, who was to be one of his most loyal supporters. He also tried to reach an agreement with Ibn Hubayra but was thwarted by Abū Muslim, who demanded that the Umayyad leader be executed. After the fall of Wāsiṭ, he was appointed governor of al-Djazīra and Armenia, where he succeeded in winning the loyalty of some of the most important Umayyad generals, including Isḥāḳ b. Muslim al-ʿUḳaylī. When al-Saffāḥ died in Dhu 'l-Ḥidjdja 136/June 754, he had already considerable political experience and had attracted a powerful body of supporters.

His brother designated Abū Dja ʿfar as his heir, to be succeeded in turn by his nephew ʿĪsā b. Mūsā, the governor of al-Kūfa; Abū Dja ʿfar, who was on the *ḥadjdj* with Abū Muslim at the time, quickly returned to take control. However, until the defeat of the ʿAlid rebellions of 145/762-3, he faced a series of challenges to his rule.

The first threat came from his uncle ʿAbd Allāh b. ʿAlī, who at the time of al-Saffāḥ's death was preparing to attack the Byzantine Empire with a large army of Syrians and Ḵhurāsānīs, and he decided to use this force to make a bid for the caliphate. Al-Manṣūr was obliged to seek the support of Abū Muslim, who, against his better judgment, was persuaded to lead a large Ḵhurāsānī army against the rebel, and ʿAbd Allāh's army, by this time composed almost exclusively of Syrians, was defeated near Nişībīn in Djumādā II 137/November 754. ʿAbd Allāh spent the rest of his life in disgrace in ʿIrāḳ, but the caliph typically, was careful to be reconciled to the Syrian leaders who had supported him.

The defeat of the rebels left al-Manṣūr free to deal with Abū Muslim [*q.v.*]. Tension between the two men had been growing since the death of Ibn Hubayra, and a visit by al-Manṣūr to Abū Muslim's court at Marw before he became caliph had convinced him that Abū Muslim was too powerful to be allowed to survive. The conflict was not simply about personalities, but concerned the whole direction of the caliphate: Abu Muslim wished that eastern Iran should be effectively independent, under his rule, and that its revenues should be assigned to his Ḵhurāsānī supporters, while al-Manṣūr insisted that the caliph should appoint governors and collect taxes from the area. The presence of Abū Muslim in ʿIrāḳ made him vulnerable, and he was murdered at al-Madāʾin in the caliph's presence (Shaʿbān 137/February 755). His murder was followed by disturbances in Iran, notably the strongly anti-Muslim revolt of Sunbādh, but in the end, al-Manṣūr asserted his control over Ḵhurāsān.

The last major challenge which al-Manṣūr faced was the threat of an ʿAlid uprising which eventually broke out in Radjab 145/September 762 in Medina, led by Muḥammad b. ʿAbd Allāh [*q.v.*]. Attempts to

ISLAMICA, c. 3 (s. 1), s. 86-150, 1927 (LEIPZIG)

– Abbāsiler

– Taberistan
– Mazenderan
– Amūl

DIE EROBERUNG ṬABARISTĀNS DURCH DIE ARABER ZUR ZEIT DES CHALIFEN AL-MANṢŪR.

VON

R. VASMER (Leningrad).

Die Berichte der muḥammedanischen Schriftsteller über die Eroberung Ṭabaristāns weichen so stark voneinander ab, daß es einer eingehenden Untersuchung bedarf, um hier einigermaßen Klarheit zu gewinnen[1].

Ṭabarī[2] erzählt, unter Berufung auf Aḥmed Ibn al-Ḥāriṯ († 258, s. *Fihrist*, 105), daß der zur Bekämpfung 'Abd al-Ǧebbārs nach ar-Rai gesandte Thronfolger al-Mahdī im Jahre 141 ein Heer nach Ṭabaristān schickte unter Führung des Abū 'l-Ḫaṣīb und des Ḫāzim Ibn Ḫuzaima. Als Grund für den Feldzug gibt Ṭabarī den Umstand an, daß der Chalife die Ausgaben, die mit der Truppensendung nach Ḫurāsān zwecks Bekämpfung 'Abd al-Ǧebbārs verknüpft waren, nicht umsonst gehabt haben wollte, und deshalb beschloß, die Truppen zur Eroberung Ṭabaristāns zu verwenden. Der Iṣpehbed von Ṭabaristān befand sich zu der Zeit in Fehde mit dem Maṣmuġān

1 Der beigegebenen Karte habe ich A. F. STAHLs *Reiserouten im nördlichen Persien* (PETERMANNs Mitteilungen, Ergänzungsheft 118, Blatt I) zugrunde gelegt. Zur Ergänzung sind folgende Karten herangezogen worden: A. F. STAHLs *Reiseroute zwischen Bārferusch, Fīrūzkūh und Djadjerūd*" (PETERMANNs Mitteilungen 1907, Blatt X), die Karte G. MELGUNOFs und H. L. RABINOs mir inzwischen vom Verfasser auf die liebenswürdigste Weise zur Verfügung gestellte Karte *Persia, Sketch map of Mazandaran and Astarabad*, die ich während der Arbeit an meinem Aufsatz leider nicht benutzen konnte.

2 Ṭabarī III 136—137. Ebenso Ibn al-Aṯīr, V 386—387, der die Geschichte etwas kürzer erzählt und nichts davon sagt, daß Ḫāzim dem 'Omar mitgegeben wurde. Den Namen der Festung, welche von 'Omar erobert wurde, schreibt Ibn al-Aṯīr الطلق.

von Dunbāwend. Als die beiden vom Herannahen des muslimischen Heeres Kunde erhielten und erfuhren, daß Abū 'l-Ḫaṣīb bereits Sārija genommen habe, schlossen sie Frieden und vereinigten sich miteinander gegen die Muḥammedaner. Darauf zog sich der Krieg in die Länge. Da entsandte der Chalife den 'Omar Ibn al-'Alā', der ihm als Kenner des Landes empfohlen worden war, und gab ihm den Ḫāzim Ibn Ḫuzaima (sic!) mit. 'Omar fiel in ar-Ru'jān ein, eroberte dieses Gebiet und nahm die Festung aṭ-Ṭāq ein. Der Krieg währte lange, aber Ḫāzim bestand auf seiner Fortführung. Er eroberte Ṭabaristān und tötete viele. Der Iṣpehbed zog sich in eine Festung zurück und bat um Gnade, die ihm auch gewährt wurde unter der Bedingung, daß er die Festung mit allem, was sich an Kostbarkeiten darin befand, übergebe. Der Iṣpehbed begab sich nach Ǧīlān und starb dort. Seine Tochter, die spätere Umm Ibrāhīm Ibn al-'Abbās, fiel in die Hände der Muslime. Darauf wurde der Maṣmuġān bekriegt und, nebst den Prinzessinnen al-Baḫtarīja und صمر, gefangen genommen. Dies, sagt Ṭabarī, war die erste Eroberung Ṭabaristāns.

Ebenso wird über die Eroberung Ṭabaristāns im *Kitāb al-'ujūn* berichtet (DE GOEJE et DE JONG, *Fragmenta hist. arab.* I 229), nur mit Auslassung der Nachricht von der Einnahme ar-Ru'jāns und at-Ṭāqs. Von den gefangengenommenen Frauen wird nur Umm Ibrāhīm erwähnt. Der Maṣmuġān kommt in dieser Erzählung gar nicht vor, und Gründe für den Feldzug werden keine angegeben.

Weiterhin erzählt Ṭabarī (III 139—140), ohne Quellenangabe, daß der Iṣpehbed im Jahre 142 den mit dem Chalifen geschlossenen Vertrag brach und die Muḥammedaner, die sich in seinem Lande befanden, über die Klinge springen ließ. Daraufhin sandte der Chalife (die beiden Feldherren) Ḫāzim Ibn Ḫuzaima und Rauḥ Ibn Ḥātim und mit ihnen den Abū 'l-Ḫaṣīb. Sie belagerten den Iṣpehbed in einer Festung und diese Belagerung zog sich in die Länge. Da verfiel Abū 'l-Ḫaṣīb auf folgende List: Er ließ sich prügeln und Kopf- und Barthaar abrasieren und meldete sich beim Iṣpehbed als Überläufer. Der Iṣpehbed zog ihn in sein Vertrauen und durch ihn gelang es den Muḥammedanern, die Festung einzunehmen. Die Verteidiger wurden getötet, die Kinder gefangen genommen, ebenso wie die Prinzessinnen al-Baḫtarīja, die spätere Umm Manṣūr Ibn al-Mahdī, und Šakla Umm Ibrāhīm Ibn al-Mahdī. Der Iṣpehbed

MANSŪR, al-, 'The One Rendered Victorious', i.e. by God, with his full name abu-JaʿfarʿAbdullāh ibn-Muhammad, second ʿAbbāsid caliph (754-75). In the struggle of his house for the caliphate against the Umayyads* he distinguished himself on the battlefield under his elder brother, the later caliph al-Saffāh* (750-754), who appointed him his successor. Upon the latter's death he was forced, however, to defend himself against his uncle ʿAbdullāh ibn ʿAlī who contended his title to the throne. After ʿAbdullāh's defeat (754) by abu-Muslim*, one of the main artisans of the dynasty's success, the young caliph's next move was to eliminate his victorious general in whose popularity he saw a menace to his own position. An attempt of abu-Muslim's followers to avenge their leader's death by stirring up a rebellion in the Persian province of Khurāsān was crushed. So were several other revolts of various Persian sectarians; of the Khārijite* sect in the Euphrates region; of the Berbers in North Africa; and of the partisans of caliph ʿAlī's* descendants whose heads, the brothers Muhammad, called the Pure Soul, and Ibrāhīm, were killed, the former in the siege of his headquarters at al-Madīnah, the latter in a battle south of al-Kūfah. The necessity to secure the borders of the empire kept the caliph's troops engaged in almost continuous warfare against the Byzantine emperor, and in expeditions against the Turkish tribes at the foot of the Caucasus and beyond the Oxus River as well as against the Iranian Daylamis south of the Caspian Sea. A number of raids were carried deep into India as far as Kashmir and to the Indus delta.

These warlike events represent, however, only a minor aspect of al-Mansūr's rule. He realized that the governance of his wide-spread territory, peopled by so many heterogeneous races, and moved by a variety of contradictory and centrifugal forces would have to be founded on the principle of an all-powerful, sacrosanct sovereignty which lifted the majesty of the ruler high above the social and political conflicts of his subjects. Fusing the Sāsānid and Byzantine concepts of monarchical power in the mould of an Islamic theocracy the roots of which were bedded by contemporary theology and jurisprudence in the sacred texts and traditions, he surrounded the so reshaped concept of the caliphate with the inaccessibility of an imposing court ceremonial. The splendid capital into which he transformed the old Christian village of Baghdad and which he callled *Dār al-Salām* (The House of Peace), was to provide for the exalted position that brilliant setting which in spite of his personal puritan simplicity he considered essential. Possessed of remarkable organizing talent and energy he reformed public administration and finances, extended the system of roads and